وقایع مختصر افغانستان









نویسنده: منیب



مؤسسه انتشارات الازهر

The Summary of:

AFGHANISTAN HISTORICAL EVENTS

Emergence of Islam to Sovereignty of Taliban

Edited by: WA. Munib

This book is consist the followings:

Emergence of Holy Islam 650
Aggression of Genghis 1221
Aggression of Timor 1380
Afghan Independent Empire 1747
Aggressions and Interference of Britain1839-1919
Interference of Russia 1919 to date
Russian Aggression 1979-1989
Sovereignty of Mujahedin 1992-1996
Appearance and Sovereignty of Taliban 1994 to date

وقایع مختصر

افغانستان



نویسنده: منیب

شناسامهء کتاب

- عنوان کتاب : وقایع مختصر افغانستان
- نویسنده : منیب
- نوبت چاپ : اول / بهار ۱۳۸۰
- تیراژ : ۱۰۰۰ جلد
- نشر و طبع : **مؤسسه انتشارات الازهر**

دهکی نعلبندی بازار قصه خوانی، پشاور پاکستان

شماره، تیلفون : 0092-91-2564414

پست الکترونیکی : alazhar@psh.paknet.com.pk

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

فهرست

مقدمه

افغانستان کشور تاریخی بوده که فراز و نشیبهای گوناگون را مانند سایر ملل جهان پیموده است، از ولایات سمنگان، بدخشان، غزنی، بلخ، غور، قندهار و غیره افزارهای بدست آمده تاریخ چندین صد سال قبل از میلاد را نشان میدهد ولی هنوز اکثر جوانب تاریخی کشور ما مجهول مانده و تحقیقات لازم در آن صورت نگرفته است.

با آغاز دوره ویدی که عامل توسعه خط، ادب، فکر و عقیده می باشد، دوره تاریخی کشور ما نیز آغاز میگردد، که اصول زندگی اجتماعی و اقتصادی در آن رشد یافته است ولی رویدادهای کشور ما بسیار کم بیطرفانه تحریر یافته است، اغلب کتابهای تاریخی سابقه از طرف بیگانه گان نوشته شده است، و یا تحت نظارت سلاطین و ارباب با در نظر داشت مصالح دربار کمتر جای برای ابراز حقایق لازم باقی مانده است.

درین اثر سعی شده است وقایع مهم کشور را قبل از ورود اسلام الی سال ۱۳۸۰ش مختصرا تقدیم دارم، تا خواننده گان بتوانند در روشنایی آن با مراجعه به سایر کتب تاریخی معلومات مفصل راجع به کشور خویش دریابند.

امید وارم این اثر گامی باشد بسوی تنویر زوایای تاریک تاریخ کشور ما و پژوهش گران بتوانند گم کرده خود را از آن در یابند.

منیب

حمل ۱۳۸۰هـ ش

افغانستان قبل از اســلام

افغانستان سابقا مهد آریائیها بود که از وادی ترکستان غربی روی آورده بودند لذا به نام آنها محسوب شده آریانا میگفتند، آریائیها در پهلوی زندگی مالداری و چادر نشینی به مرور ایام به زندگی دهاتی و زراعتی رو آوردند، بنیادهای شهرها و حاکمان محلی را ایجاد نمودند، بیرقها بر افراشتند و سرودهای ریگویدا را بین هم زمزمه میکردند، که در آن طرز عقاید، رسوم و عادات مردم بخوبی تمثیل میگردید، آنها پیدایش خط را به ارمغان گذاشته ثبت نمودند.

آریائیها به سرعت توسعه یافته در بلندیهای هندوکش، مناطق جنوبی و شرقی کشور جا گرفتند، آنها به ستایش رب الانواع می پرداختند و در سرودهای ریگویدا از آن به احترام نام برده کوهها، درهها و دریا های کشور را نامگذاری نموده اند.

یما (جم) یکی از شاهان معروف آریائیها بوده است، که با ابتکارات خاص خویش، شهرها بنانهاد، زمینها را برای زراعت و کشت آماده ساخت و نهرها برای آبیاری تیار کرد، باغداری، مالداری و زراعت اوج گرفت، شهر بلخ و نواحی آن شاداب و سرسبز گردید، جام، شمشیر، نگین، عصا و گاو سمبول حکمرانی او ذکر شده است.

بعدا افغانستان مورد تهاجم هخامنشی ها قرار گرفت و اکثر مناطق آن جزء امپراتوری هخامنشی گردید که از یونان تا هند سلطه آن گسترش یافت، آنها نیز خط میخی که حامل پیام داریوش بود و مجسمه های از خود بیادگار گذاشتند.

بعدا اسکندر از یونان خروج کرد و همه مناطق آریانا را متصرف گردید، او در افغانستان با مقاومت شدید مواجه شد و جنگ مدت چندین سال ادامه یافت، با مرگ اسکندر حاکمیتهای او نیز تجزیه شده ازبین رفتند.

با سقوط یونانیان خاندان موریای هندی به آن هجوم آورد و دین بودائی را توسعه دادند، دین بودائی اکثرا به اخلاقیات و انساندوستی بنایافته بود، ضرر رسانیدن به تمام نوع انسان حتی حیوانات را منع می نمود، آثار زیادی حک شده بودائی در کشور ما بدست آماده است که اوضاع فکری و اجتماعی آن وقت را بخوبی هویدا می سازد، آنها به صدها معابد و مجسمه های بودائی در افغانستان ساخته بودند.

در حدود ۱۷۰ق م این کشور بنام یونان باختری مسمی گردیده با تشکیلات متعدد اداری علوم و هنر وسعت یافت و اکثر مناطق را دولت مردان یونان باختری از هند تصرف نمودند و افغانستان در مسیر راه تجارتی مهم قرار گرفت که کاروانهای تجارتی از جانب شرق و غرب، شمال و جنوب از آن می گذشتند، این دوره را بنام مدنیت یونان باختری یاد می نمایند.

بعدا ساکها، کوشانیها و غیره در افغانستان حکومت کرده اند، که اکثر از نسل آریائیها بوده اند، همه این جریانات قبل میلاد مسیح را در بر میگرفت.

در حدود ۴۲۵م هپتالیان از نسل آریائی حکومت مستقل را درین سرزمین اساس گذاشتندکه از آمو، بلخ، کابل، زابل تا قندهار را در

تصرف داشتند، بعدا تسلط آنها وسعت یافت و از آمو تا کشمیر امپراتوری وسیع را بمیان آوردند.

با مرور زمان اقوام متعدد دیگری به آن روی آوردند و اسم خراسان به آن نهاده شد، قبل از طلوع اسلام امپراتوریهای بزرگ که درین مناطق حکم میراندند از بین رفتند و سراسر کشور را ملوک الطوایفی فرا گرفت مشهورترین حاکمان محلی آنوقت: کابلشاهان، کشمیران، سوریها، رازویه سرخس، کروریها، فیروز زابلستان، شیربامیان، رتبیل سیستان، نیزکها، پهلوانان غور، لویکان و غیره بودند.

قبل از اسلام ادیان مختلف در کشور وجود داشت، آئین زردشتی، بودائی و برهمنی از همه بیشتر بود، بتهای بزرگ افغانستان از جمله بت مشهور ۵۳ متری بامیان که از عجایبات جهان بود و توسط فتوی طالبان در حوت ۱۳۷۹ش رسما از بین برده شدند محصول همین دوره است.

ورود اسلام به افغانستان

آفتاب نجات بخش اسلام اواخر عهد حضرت عمر فاروق بدین دیار طالع شد، وقتی در سال ۲۰ هـ ق یزد گرد آخرین شاه ساسان در جنگ نهاوند و جلولای شکست خورد و به خراسان روی آورد، لشکر اسلام بقیادت احنف بن قیس برای تعقیب او لشکر کشید و مناطق بیشتر خراسان بدون جنگ فتح شد، تا آخر عهد فاروقی لشکر اسلام به حدود شمالی کشور داخل شده، تخار، هرات الی حدود ارغنداب را متصرف شدند.

در عهد حضرت عثمان مسلمانان به پیش رفته در ۲۵هـ ق عبدالله بن عامر شهر کابل را بعد از محاصره متوالی و جنگ خونین فتح نمود ولی بعدا مردم بغاوت نموده اداره منطقه را دوباره بدست خود گرفتند.

تا سال ۳۲هـ ق مطابق ۶۵۳م نا آرامی و جنگهای چریکی در گوشه و اکناف کشور ادامه داشت با وجود آن اکثر مقاومتها کوبیده شده و مسلمانان به شمول کابل سمنگان، تالقان، بادغیس، غور، زرنج، خاشرود و غیره را متصرف شدند.

اکثر مناطق بغاوتها صورت می گرفت و مسلمانان را مصروف نگهداشته بود، در سال ۳۶ هـ ق کابلشاه به مسلمانان تسلیم شد و عبدالرحمن بن سمره از راه ارغنداب وارد کابل گردید.

در زمان خلافت حضرت علی تشنج در گوشه و اکناف کشور ادامه داشت، تا حضرت معاویه دوباره عبدالرحمن بن سمره را به وظیفه اش گماشت او تا سال ۴۴ هـ مطابق ۶۶۴م تمام آشوبها را فرونشانده به

طرف قندهار، هلمند ، غور و ارغنداب پیشروی نمود، بعدا از زابل عبور نمود غزنی و لوگر را تصرف کرده وارد کابل گردید.

عبدالرحمن بن سمره توانست تا حد زیاد مقاومتها را خاموش نماید او علماء بیشتری با خود آورده به تعلیم و تربیه مردم پرداخت، عبدالرحمن بعد از تصرف کابل مهلب بن أبی صفره را برای فتح مناطق شرقی کابل فرستاد او از جلال آباد عبور نموده به پشاور رسید، مهلب به فتوحات خویش ادامه داد تا به سواحل نهر سند و مناطق مردان رسید. عبدالرحمن به طرف ملتان رفت و در سال ۴۶هـ بلوچستان را تصرف کرد.

در عهد امویها فتوحات در افغانستان وسعت یافت و مسلمانان اکثر مقاومتها را سرکوب ساختند ولی از کنترول کامل وضع عاجز بودند زیرا حکام محلی مردم را علیه دیانت جدید ترغیب و به قیام وا میداشتند وقتی شکست میخوردند به کوهها و مناطق محفوظ پناه میبردند و بعد از تجدید قوا دوباره هجوم می آوردند و یا شبخون می زدند. به همین منوال وضع متشنج در افغانستان تا حدود سال ۶۴هـ مطابق۶۸۳م ادامه داشت.

محمد بن قاسم در سال ۹۶هـ مطابق ۷۱۴م همه مناطق هندوستان را فتح نمود، با قوای او مردم مسلمان افغان نیز عملا اشتراک داشتند بدین قسم افغانان از آغاز اسلام خویش به نشر اسلام وجهاد اسلامی سهیم بوده اند.

در اواخر عهد امویها رسم الخط عربی و ثقافت اسلامی درین سرزمین مروج گشت، علماء و مشایخ زیادی بار آمدند و چندین مدارس در بلخ، هرات، غزنی و سایر مناطق تأسیس گردید. مردم علوم تفسیر، حدیث، سیرت، رجال و فقه را آموختند.

در اواخر سلطه امویها آشوب یکبار دیگر افغانستان را فرا گرفت تا اینکه ابومسلم خراسانی خود را شهنشاه نامید و در سال ۱۳۲هـ به کوفه لشکر کشیده سلطه امویان را سقوط داد. و خطبه را بنام عبدالله سفاح عباسی خواند. وقتی از آنجا عودت نمود عباسیها از قوت او بهراسید و با توطیه منصور عباسی بقتل رسانیده شد.

قتل ابو مسلم نفرت افغانان را در مقابل سلطه عباسی برانگیخت و آشوب سراسر کشور را فراگرفت، بعد از خلافت هارون الرشید سلطه عباسیها دچار منازعات و اختلافات داخلی گردید، افغانستان نیز مانند سایر مناطق اسلامی ازین جریانات به شدت صدمه دید ، ثبات سیاسی خویش را از دست داد و در هر سمت و منطقه حاکم مستقل تبارز کرد.

بعد از وصول اسلام (تا سلطه طاهریان) نا آرامی در افغانستان ادامه داشت مردم از قبول اسلام وسلطه بیگانه ابا ورزیده برای ترک عادات جاهلی خویش حاضر نبوذند، در وقت سلطه آل طاهر مردم تا اندازه آرام شدند و اسلام را با روحیه جدید پذیرفتند، علماء بیشتری به این دیار روی آورده مردم را از مقتضیات اسلام آگاه ساختند که بعد از آن مردم افغان از نخبه ترین لشکریان اسلام گردیده با تمام طاقت برای

نشر اسلام سلاح بدست گرفتند و اسلام را به دیار هند و ماوراءالنهر پخش نمودند.

از جمله سلطان محمود غزنوی بود که در نشر اسلام به دیار هند و اطراف آن رول عمده را بازی نموده است، او دربین سالهای ۳۹۰-۴۱۶ هفده مرتبه بالای هند لشکر کشید، در سال ۳۹۶هـ مطابق به ۱۰۰۵م از نهر سند عبور نموده به مناطق ملتان تسلط یافت، از آن گذشته کشمیر و ماحول آنرا تصرف نمود.

امپراتوری بزرگ غزنوی که مرکز آن در غزني بود، تا اصفهان، عراق همدان و طبرستان امتداد داشت از شمال به خوارزم و از جنوب تا بلوچستان و دهلی میرسید. محمود غزنوی مرد عالم، ذکی و شجاع بود امور عسکری و اداری را بخوبی میدانست این امتیاز او باعث شد لشکر بزرگی را از طوایف و ملل متعدد روی یک محور گرد آورده برای نشر و توسعه دین اسلام از آنان کار گیرد. محمود غزنوی بعد ۳۴ سال امارت روز پنجشنبه ۲۳ ربیع الثانی سال ۴۲۱هـ مطابق ۱۰۳۰م بعمر ۶۱ سالگی وفات نموده در ولایت غزني مدفون گردید.

تهاجم چنگیز و تیمور لنگ

لشکر مغول در سال ۱۲۲۱م وارد افغانستان شد، یک مجموعه آن از طریق بدخشان بالای مناطق هندوکش هجوم آوردند و تخارستان را تصرف کرد، آنها با قتل و غارت به پیش رفتند مردم در معابر و مواضع مختلف راه آنها را سد مینمودند و خسارات به صفوف شان وارد میگشت، مردم تا آن دم مقاومت میکردند که همه هلاک میگردیدند و دشمن اموال شانرا به غنیمت میبرد ولی تسلیم اراده چنگیزیان نمی گردیدند.

مجموعه دیگری که به تعقیب و دستگیری خوارزم شاه مکلف بودند توسط پسر چنگیز اداره میشد تعداد آن حدود ۸۰ هزار نفر بود که از ناحیه شمال غربی کشور هجوم آورده بود. ازینکه خوارزم شاه مردم را به تسلیمی امر کرده بود قوای مغولی به سهولت مناطق مرو و سنجان را تصرف کرد ولی دیری نگذشت که قیام و بغاوت عمومی آغاز شد، قوای چنگیز تمام زنده جانانها را از تیغ کشیده و زنان را به یغما بردند.

بعدا به هرات هجوم آورد در آن ملک شمس الدین جوزجانی حکم میراند، مردم هرات در مقابل سرسختانه مقاومت نمودند ولی قوای مغول پیروز گشت، مردم بعد از چندی دوباره بغاوت نمودند و حاکم هرات را بقتل رسانیدند، چنگیز بزودی قوای جدید تدارک دید که همه زنده جانها را هلاک نموده آبادیها را به زمین هموار ساخت اموال و زنان

را به یغما برد و بیشتر از یک هفته را صرف ویرانی شهر کرد و در اخیر آنرا آتش زد.

علی الرغم مظالم وحشی، غارت، وچپاول در همه مناطق افغانستان مبارزات پیگیر علیه چنگیزیان جریان داشت، خصوصا سالهای ۱۲۳۲-۱۲۳۵ افغانستان شاهد جنگهای شدید چریکی علیه قوای مغولی بود.

قوای چنگیز از نهر جیحون عبور کرده وارد بلخ گردید، مردم بلخ را وعده امان داد ولی بعد از تسلط بر منطقه بر آنها غدر نمود و تمام اهالی را قتل عام کرد و شهر بلخ را ویران نموده به زمین هموار ساخت، بعدا به طرف جوزجان و فاریاب روی آورد و همه زنده جانها را درین مناطق قتل عام نمود.

درسال ۱۲۸۲ قوای چنگیز بقیادت خود او به مناطق تالقان نزدیک گردید در اخیر بالای مردم هجوم بردند همه آنکه زنده بود به قتل رسیدند این جنگ بیشتر از یک ماه طول کشید. بعدا قوای مغولی به طرف بامیان رفت بعد از قتل وچپاول به غزنی روی آورد، در عرض راه ها مردم در برابر آنها هجوم مینمودند و خسایر مالی و جانی به قوای مغولی وارد می آمد.

قوای مغولی بر افغانستان مسلط شد ولی نتوانست درین مناطق استقرار یابد، در همه جا مخالفتها و مقاومت جریان داشت وقتی بغاوت در یک منطقه سرکوب میشد در منطقه دیگری تبارز میکرد این وضع حدود یک قرن در افغانستان ادامه داشت، که باعث فلاکت مردم گردیده وضع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم را متأثر ساخت، قوای

مغولی تمام مراکز فرهنگی و اقتصادی را از بین برد، هیچ شهر ، مدرسه و کتابخانه از دست قوای مغولی سالم و در امان نماند و افغانستان را تا سرحدات سند بکلی به ویرانه مبدل نموده همه ذخایر فرهنگی و علمی آنرا به خاک یکسان کرد.

هنوز آثارچپاول چنگیز در کشور باقی بود که مردم افغانستان دوباره به مصایب جنگی مبتلاء شده، مواجه دشمن مهاجم دیگر (تیمور لنگ) گردیدند، او سیاست وحشی چنگیز را تعقیب کرده و در راه تسلط خود همه چیز را از بین برده هلاک مینمود.

تیمور لنگ در سال ۱۳۳۶م در ماوراء النهر تولد یافته است او خود را مسلمان میخواند و چنان در عده از عبادات افراط می نمود که مسجد سیار چوبی که توسط چندین اسپ حمل میگردید برای خود بناء کرده بود و در آن به تنهایی و بدون جماعت نماز می خواند. او یکی از پادشاهان خونخوار و جهانگشایان ظالم و مستبد بود که ضمن فتوحات خود به هزاران افراد را قتل عام نموده است، او بعد از غلبه آبادیها را ویران مینمود زنان را به یغما برده بین عساکر خود تقسیم میکرد و چنان در کشتار دشمنان مغلوب شده و اسرای جنگی افراط می نمود که از سر های مردم کله منار ها بناء میکرد.

تیمور در سال ۷۵۹هـ ش مطابق ۱۳۸۰م از دریای آمو گذشته و مناطق شمال کشور را فتح کرد، بعدا به هرات روی آورد و آخرین بقایای حکام آل کرت را ازبین برد. در سال ۱۳۸۳م به فراه، غور، هلمند

و قندهار حمله نموده همه زنده جانها را هلاک کرد و همه تعمیرات و آبادیها را ویران کرده و کله منارهای انسانی را بنا نهاد.

در سال ۷۷۶هـ ش مطابق ۱۳۹۷م دوباره بعزم تسخیر هند بالای افغانستان هجوم آورد و شهر های افغانی که بعد از چپاول چنگیزیان در عهد سلطه آل کرت آباد شده بودند همه را تخریب کرده به ویرانه مبدل ساخت بعدا به طرف غزنی و کابل روی آورد و همه را به هلاکت رسانید بعدا از راه اندراب از هندوکش گذشته به لغمان و کنرها روی آورد و هرجائیکه مقاومت گردید همه را از تیغ کشیده قتل عام نمود.

در سال ۱۳۹۸م از سند گذشته و تادهلی همه جا را متصرف شد. تیمور در سال ۱۴۰۴م بعمر ۷۱ سالگی در گذشت و در سمر قند مدفون شد.

بر عکس تیمور اولاد و احفاد او خدمات شایان علمی و عمرانی در افغانستان انجام دادند، در بلخ، سمرقند و هرات هنوز یاد گارهای علمی و آثار تاریخی تیموریان باقی می باشند. در هرات شاهرخ پسر تیمور و خانم او ملکه گوهرشاد بیگم از شاهان علم دوست و علم پرور کشور محسوب می گردند و آثار با شکوه شان هنوز هم در هرات باقی بوده که به عمران و عدالت مشهود می باشند.

حاکمیت امپراتوری افغانستان

افغانستان مجموعه حکومتهای محلی بود که توسط حکام متعدد اداره میشد، اکثر مناطق تحت تصرف حکومتهای شیبانی، صفوی و هندی قرار داشتند که در اشغال و تصرف مناطق افغانی بین هم مسابقه مینمودند، عدم وجود حکومت ثابت و قوی از یک طرف، تعدد امراء و ملوک محلی، اختلافات و جنگهای قدرت خواهی آنها همه عوامل بود که همسایه ها را تشویق میکرد در تصرف مناطق افغانی بکوشند و افغانها را در منازعات شان ترغیب نمایند.

درسال ۱۷۰۹م حاجی میرویس هوتکی بنیاد اولین حکومت ملی را در قندهار اساس گذاشت، میرویس خان کوشید مردم را منسجم ساخته باهم متحد سازد، او کوشید مناطق افغانی را آزاد سازد و بیشتر وقت خود را درین راه صرف نمود، ولی مرگ به وی فرصت نداده در سال ۱۷۱۵ از جهان رخت سفر بست و حکومت هوتکی بعد از حمله نادر افشار در سال ۱۷۳۸م سقوط نمود.

احمدخان درانی متولد سال ۱۱۰۱ هـ ش مطابق ۱۷۲۲ بعد از تصرف قندهار بدست قوای نادر افشار در لشکر او داخل شده و تعلیمات نظامی آموخت، نادر اورا قاید قوای ازبکی و ابدالی خویش مقرر کرد، در سال ۱۱۲۶هـ ش مطابق ۱۷۴۷م نادر کشته شد و لشکر او متفرق گردید.

احمدخان به طرف قندهار آمده نماینده های تمام اقوام و قبایل مختلف تاجک، ازبک، غلجی، هزاره وغیره را دعوت نموده از مردم

خواست زعیم واحدی را برگزینند، مردم احمد خان را بحیث امیر انتخاب نمودند و در همین جلسه تام کشور به افغانستان مسمی گردید.

احمدشاه بابا کوشید افغانستان وسیع و متحد را تشکیل بدهد که همه با حقوق مساویانه زندگی نمایند، لذا او تمیز فرقه ئـی را اهمیت نمی داد، او همه کشور را تحت اداره واحد و منسجم در آورد، یکی از رموز موفقیت احمد شاه این بود که همیشه با بزرگان اقوام کشور در تماس بود و با مشوره آنها همه امور خود را دنبال مینمود.

احمد شاه بابا بعد از تثبیت حکومت ملی به اطراف کشور سفر نمود و همه مناطق افغانی را آزاد ساخت که قبلا تحت تصرف همسایه گان قرار داشت او در سال ۱۱۲۷هـ ش ولایات فراه، غور، هلمند، ارزگان، هرات و مشهد را فتح نموده تحت قیادت خود در آورد. بعدا جهاد عمومی را علیه هنود اعلام داشت و در سال ۱۱۳۴هـ ش برای بار اول دهلی را فتح نمود و در سال ۱۱۳۸هـ ش برای بار دوم به شمول دهلی سراسر هند تحت تصرف قوای افغانی داخل شد، با فتوحات احمد شاه و رفتار نیکو قافله داران او با اهل هنود تعداد بیشتر هنود به اسلام روی آورده مسلمان شدند.

احمد شاه بابا امپراتوری بزرگ افغانی را تشکیل داد که از نهر آمو تا عمان و از سیستان تا دهلی وسعت داشت در تمام این مناطق امن و استقرار حکم فرما بود مردم با راحت و اطمینان تحت لوای ملی برادر وار میزیستند.

حکومت احمد شاه بابا ۲۵ سال موفقانه ادامه داشت، او توانست درین مدت تمام اقوام و قبایل متعدد افغان را بدون تبعیض دورهم جمع نماید، درجوزای سال ۱۱۵۱هـ ش مطابق ۱۷۷۳م بعمر ۵۱ سالگی داعی اجل را لبیک گفته در شهر قندهار مدفون گردید.

بعدا تیمورشاه جانشین پدر شد، ولی مخالفتها علیه او تبارز کرده مجبور شد پایتخت کشور را به کابل منتقل سازد، او فصل زمستان را در پشاور و تابستان را در کابل سپری مینمود. تیمورشاه در سال ۱۱۷۱ش مطابق ۱۷۹۱م وفات نموده در باغ عمومی کابل مدفون شد، بعد از او پسرش زمان شاه جانشین او گردید.

زمان شاه کوشید مشکلات مردم را تا حدود زیاد مرفوع سازد ولی در آن عصر وضع منطقه تغیر نمود و افغانستان دوباره تحت تعدی و تجاوز همسایه گان قرار گرفت. ازیک طرف انگلیس در هند قدرت یافت که میکوشید سلطه استعماری خود را در آن سرزمین توسعه دهد، از جانب دیگر حکومت ایران بالای مناطق غربی کشور هجوم می آورد، درین وقت دشمن حربه اختلافات داخلی را نیز تشدید کرد و عده از قبایل به مخالفت حکومت مرکزی قیام نمودند، و اختلافات شدید سیاسی نیز در بین برادران زمان شاه تبارز کرد.

در سال ۱۱۸۰ هـ ش مطابق ۱۸۰۱م شاه محمود برادر خود زمان شاه را دستگیر نموده و خود قدرت را بدست گرفت، از همین وقت عصر امپراتوری افغانی منجمد گردید و افغانستان به مصایب و مشکلات عدید داخلی و خارجی مبتلاء شد، حدود جغرافی آن نیز به مرور زمان

محدود و منحصر گردید تا اینکه به اساس توطیه های متعدد همسایه گان شکل فعلی را بخود گرفت.

همسایه های افغانستان همیشه از منازعات داخلی افغانان استفاده نموده اند، ایران به همکاری روسها به مناطق غربی کشور حمله کرد و سیستان، خراسان، نیشاپور، و مشهد را تصرف نمود، به هرات نیز لشکر کشید ولی از تسلط برآن عاجز گردید. سیکها و هنود به کمک انگریز حکومت مستقل را در پنجاب اعلام نمودند، این حکومت از همان آوان در پی تصرف مناطق شرقی و جنوبی افغانستان بود.

در همچو اوقات حساس منازعات داخلی حکام افغان به اوج خود رسیده و افغانستان شکل ملوک الطوائـفی را بخود گرفته بود که ملوک و ارباب هر منطقه پادشاه سرخود بودند، شاه محمود عملا از اداره و کنترول کشور عاجز بود. در سال ۱۱۸۳هـ ش مطابق ۱۸۰۴م، شاه شجاع علیه برادر خود قیام نموده و خود در کابل بقدرت رسید.

شاه محمود دوباره در سال ۱۱۸۸ش مطابق ۱۸۰۹م توانست شجاع را از پا در آورده دوباره به کمک و همکاری قاید فتح محمد خان و برادرانش (پسران پاینده محمدخان) قدرت را بدست گرفت و شاه شجاع به راولپندی فرار نمود. ولی بزودی مخالفتها بین او و قاید فتح محمد خان اوج گرفت تا اینکه در سال ۱۲۰۵هـ ش مطابق ۱۸۲۶م فتح محمد خان بقتل رسید.

با این اقدام آتش خشم برادران فتح محمد خان بر افروخته شد و در مدت کم شاه محمود را از پا در آوردند، و دوست محمد خان برادر قاید

فتح محمد خان به اریکه قدرت تکیه زد، شاه محمود به هرات فراری شد و در همانجا وفات نموده دفن گردید. و ازین وقت سلسله امارت سدوزئیها که توسط احمدشاه بابا آغاز شده بود از بین رفت. و سلسله امارت محمد زائیها آغاز گردید.

وقتی پسران پاینده محمد قدرت یافتند آتش اختلاف بین خود آنها نیز زبانه کشیده به کشمکش آغاز نمودند، بالآخره به کمک عده مصلحین حاکمیت ولایات کشور بین آنها تقسیم گردید ولی درین کار نیز رضایت آنها فراهم نگردید و بار دیگر به جان هم افتادند، تا اینکه انگلیسها علیه کشور ما هجوم آوردند.

قبل از اولین تجاوز انگلیسی مناطق کشمیر، ملتان، لاهور، پشاور، سیستان، خراسان، کرمان توسط حکام متعدد افغانی اداره میگردیدند و همه بنام افغانستان یاد می شدند، تجاوز انگلیسیها منتج به تجزیه افغانستان و سقوط امپراتوری افغانی گردیده مناطق شمالی را حکومت های ماوراءالنهر و مناطق غربی را ایران و مناطق جنوبی و شرقی را حکومت هند تصرف نمودند.

تجاوزات انگلیسها

هدف انگلیسها تسخیر افغانستان و رسیدن به دریای آمو بود، تا از موقعیت استراتیژی مهم افغانستان استفاده کرده مانع پیشروی روسها گردند، انگلیسها جنگهای متواتر را بالای ملت افغان تحمیل نمودند ولی در همه شکست خورده ناکام گردیدند.

اولین تجاوز انگلیس:

اواخر سال ۱۲۱۷هـ ش مطابق ۱۸۳۹م انگلیسها به دوست محمدخان پیشنهاد نمودند تا به تسلط سیکها در پشاور اعتراف نماید، امیر دوست محمد خان نمیتوانست به این شرط تن دهد، با تیره شدن مناسبات انگلیسها به افغانستان هجوم آوردند.

در آنوقت افغانستان بدترین بحران سیاسی خود را می پیمود، اداره قوی و نیرومند مرکزی وجود نداشت و کشور را شبه ملوک الطوائفی اداره میکرد که در هیچ صورت حلال مشکلات مردم نبود. انگلیسها از اوضاع بحرانی کشور استفاده نموده، از سالهای ۱۲۱۸ الی ۱۲۲۱ش مطابق ۱۸۳۹ الی ۱۸۴۲م جنگ اعلام ناشده را علیه ملت افغان تحمیل نمودند.

انگلیسها در سال ۱۲۱۷ش مطابق ۱۸۳۸م معاهده را بالای شاه شجاع امضاء کردند که در آن به ملکیت هند بر مناطق کشمیر، ملتان، اتک، کوهات و پشاور اعتراف نمود. به اساس همین معاهده قوای انگلیسی و هندی به افغانستان هجوم آوردند و در مقابل اعاده قدرت شاه شجاع را در کابل تضمین نمودند.

قوای انگلیسی در فبروری ۱۸۳۹م از راه سند به قندهار حمله نمود، بعد از جنگ خونین برین منطقه تسلط یافته از راه غزنی بطرف کابل پیشروی نمود، دوست محمد خان قبل از رسیدن قوای متجاوز به امید جلب کمک نظامی روس کابل را ترک نمود.

دیری نگذشت که قیام عمومی آغاز شد و جهاد اسلامی علیه اشغال گران اعلام گردید، قندهار در ابتداء مرکز تجمع بیشتر مجاهدین بود، بعدا مقاومت تمام اکناف کشور را فرا گرفت، در غزنی، لوگر، پکتیا، کابل، کنر، جلال آباد و مناطق شمال مقاومت شدت یافت، این اولین قیام مسلحانه مردمی علیه قوای انگلیس بود، در اداره مردم قیادتهای مهم سهم داشتند عده آنها عبارت بودند از میرمسجدی خان و سلطان محمد خان شمال کابل، اخترمحمد، عطاء محمد، صمد خان، میرعلم خـان در قندهار، عبدالله اچکزائـی، و امین الله لوگری در جنوب کابل و محمد اکبرخان در شمال کابل.

در حالیکه جنگ در کشور جریان داشت، دوست محمد خان از روسیه وارد شده و مخفیانه به قوای انگلیسی در بالا حصار کابل تسلیم گردید، انگلیسها اورا اسیر نموده به هند انتقال دادند.

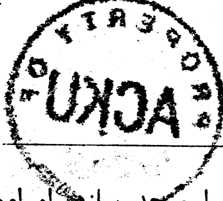
در قوس ۱۲۲۰هـ ش ۲۳ دسمبر ۱۸۴۱م مکناتن توسط پلان مشترک مجاهدین به قتل رسید، بعدا الکساندر پرنس یکی از جنرالان بزرگ قوای متجاوز نیز به قتل رسید، جنگهای شدید در اطراف کابل شدت گرفت و به قوای متجاوز تلفات شدید وارد گردید، دشمن

معنویات خودرا در مقابل افغانان از دست داد و فیصله نمود که در زمستان سرد کابل را ترک نماید.

در ۱۶ جدی سال ۱۲۲۰ش ۶جنوری ۱۹۴۲م قوای اشغالگر کابل را به قصد جلال آباد ترک نمود، با وصول متجاوزین به گندمک تمام قوای انگلیس که در حدود ۱۳ هزار عسکر بودند همه به هلاکت رسانیده شدند، یکی شان (داکتربرایدن) قصدا رها گردید تا حکایت هلاکت دیگران را به حکام انگلیسی برساند. با فرار قوای متجاوز ازکابل بتاریخ ۱۳ اپریل ۱۸۴۲م شاه شجاع نیز در بالاحصار کابل به قتل رسانیده شد.

بعدا انگلیسها دوست محمد را که قبلا به آنها تسلیم شده بود از هندوستان به کابل فرستاده به حیث امیر افغانستان تعین نمودند، با اعلام آن قوای انگلیسی از قندهار نیز خارج گردید، بدین قسم جنگ اول افغان و انگلیس با شکست فاحش نظامی انگلیس خاتمه یافت. ولی ثمره قربانی ملت افغانستان و اهداف ملی مردم برآورده نشد، با وجود فرار قوای متجاوز،افغانستان اسیر سیاسی استعمار انگلیس باقی ماند.

دوست محمد خان در ۱۲۴۲هـ ش مطابق ۱۸۶۳م در حال سفر در ولایت هرات وفات نمود و در قرب مزار خواجه عبدالله انصاری مدفون گردید. بعد از وفات دوست محمد خان مسابقه قدرت طلبی دوباره بین پسران و برادران او آغاز یافت، امیر شیرعلی والی هرات بر سایرین پیروز شده حکومت خود را در کابل اعلام نمود ولی نتوانست جنگهای داخلی را خاموش ساخته و استقرار را در کشور حاکم سازد.



شیرعلی میکوشید کشور را متحد سازد، او امور سیاسی، اداری، نظامی و فرهنگی کشور را اصلاح و رشد داد، مدارس چندی در کابل تأسیس شد، اولین جریده افغانی بنام شمس النهار به فعالیت آغاز کرد. او میکوشید به کشور استقلال سیاسی بخشد، در بیشتر امور از اطاعت انگلیس سربازمیزد، یکی از اسباب عمده جنگ دوم افغان و انگلیس همین اوامر بود.

دومین تجاوز انگلیس:

حدود سه دهه از جنگ اول افغان وانگلیس سپری گردید، اوضاع سیاسی در منطقه دگرگون شد، استعمار سرخ به حدود شمالی افغانستان رسید، مردم آسیای میانه در اوج مبارزات آزادی خواهانه خویش بودند، روسها امیر شیرعلی خان را در دام خویش اسیرساخته بانشان دادن باغهای سبز او را بخود مایل گردانیده بودند. انگلیسها در هراس بودند که روسها از این منطقه بهره گرفته و تسلط انگلیس در هند تحت فشار قرار میگیرد، موقعیت استراتیژیک افغانستان باعث توجه ابرقدرتها گردیده بود، انگلیسها خواستند با تسلط بر افغانستان سد راه روسها گردند.

در عقرب ۱۲۵۷هـ ش نومبر۱۸۷۸م قوای انگلیسی از سه سمت به افغانستان هجوم آورد، امیرشیرعلی که از تجاوز انگلیسها مطلع شد عزم کرد شخصا به روسیه برود و از روسها طالب کمکهای موعود گردد. ولی با رسیدن به مزارشریف مکتوب از روسها دریافت نمود که از دخول او به روسیه معذرت خواسته بودند، امیر به مرض شدید مبتلاء شده و بعد از



مرور دوماه در فبروری همان سال وفات نموده در شهر مزار شریف مدفون شد. بعدا شهزاده محمد یعقوب خان به بادشاهی برگزیده شد، این وقتی بود که قوای انگلیسی از سه طرف (جمرود، کویته، پاراچنار) به مرکز نزدیک میگردید.

قوای متجاوز بعد از رسیدن به کابل یعقوب خان را اسیر نموده در منطقه گندمک معاهده ننگین را در جوزا ۱۲۵۸ش مطابق ۲۶می ۱۸۷۹م بالایش به امضاء رسانید و جبرا مناطق پشاور، کرم و خیبر خلاف اراده مردم آن از پیکر جامعه افغانستان جدا گردید بعدا یعقوب خان را به هند منتقل نمودند.

هنوز چند ماه از تسلط قوای انگلیسی برکابل نگذشته بود که مردم از همه اطراف بالای قوای متجاوز هجوم نمودند، در سوم سپتمبر ۱۸۷۹م کیوگناری مسئول عمومی قوای انگلیس در کابل به قتل رسید، با قیام مردم کابل در سایر مناطق نیز قیامهای مردمی اوج گرفته شعله ورگردید.

مولوی مشک عالم و مولوی عبدالغفور لنگری در غزنی در حالیکه خود قومنده مجموعات را بعهده داشت نفیر عام را علیه قوای متجاوز اعلام نمودند، مردم از گوشه و کنار علیه متجاوزین ریختند و جنگ شدید شعله ورگردید. قوای انگلیس در تمام میادین شکست خورد و در بارکهای خویش تحت حصار شدید مردم قرار گرفت، معروفترین قهرمانان نبرد عبارت بودند از محمد جان خان وردک، صاحب جان خان، سردار محمدایوب خان، محمد عثمان خان، غلام حیدرخان

لوگری، محمد کریم خان کوهدامنی ، عصمت الله خان جبارخیل، میربچه خان و غیره.

انگلیسها قوای تازه دم به کشور گسیل داشتند قوای جدید با قتل عام مردم به پیش می آمد مجاهدین در قندهار، غزنی، لوگر، جلال آباد و غیره مناطق راه عبور را بر دشمن سد نموده بودند، با وصول قوای جدید مردم حماسه های جاویدان آفریدند، مناطق قلعه قاضی، چارآسیاب، بالاحصار، کاریزمیر، شیرپور، تخت شاه، سیاسنگ، کوه آسمانی از عمده ترین مناطق جنگی بود.

در قندهار جنگ میوند از حماسه های تاریخی دیگری محسوب میگردد، سردار محمد ایوب خان و مولوی عبدالرحیم رهبری مردم را بدوش داشتند، این جنگ در اسد ۱۲۵۹ش مطابق ۲۷جولای ۱۸۸۰م درگرفت و تمام روز به شدت ادامه داشت، در تاریکی شب قوای متجاوز شکست خورد، در حالیکه صدها کشته خود را بجاگذاشته بود فرار نموده به مراکز و بارکهای خویش پناهنده شدند.

چون انگلیسها محمد یعقوب خان را به هند انتقال داده بودند، افغانستان بدون حکومت و اداره سیاسی بود، عبدالرحمن خان با مشوره حکام روسي داخل کشور شد، او در اسد ۱۲۵۹ش مطابق اگست ۱۸۸۰ به چاریکار رسید، انگلیسها با او باب مذاکره را در پیش گرفتند، او بدون اینکه سایر قومندانان جهادی را در جریان قرار بدهد به تنهائی با انگلیسها معامله نمود، حاکمیت سیاسی انگلیس را پذیرفت، شکست فاحش قوای انگلیس را مکتوم کرد، آنچه را که امیر شیرعلی نپذیرفته

بود او آنرا پذیرفت لذا همه مساعی و قربانی ملت که در راه آزادی کشور انجام گرفته بود، در برابر امارت عبدالرحمن خان به باد فنا داده شد.

درآن وقت در قندهار جنگ شدید به رهبری سردار محمد ایوب خان جریان داشت او با هزاران مرد مسلح برای فتح کابل در حرکت بود و عزم داشت دشمن را از کشور بیرون رانده حاکمیت ملی و استقلال سیاسی را اعلام نماید.

با اعلام امارت عبدالرحمن در کابل ضربه قوی به این پروسه وارد شد، یک فرقه انگلیس به موافقه عبدالرحمن خان برای سرکوبی محمد ایوب خان عازم قندهار شد، محمدایوب خان شکست خورد و به ایران پناهنده شد، حکومت ایران او را به حکام انگلیسی سپرد، انگلیسها او را به هند انتقال دادند، او در هندوستان وفات نموده در همانجا بخاک سپرده شد.

در ۱۴ ثور ۱۲۶۰هـ ش مطابق ۱۸۸۱م آخرین فرقه انگلیس مناطق قندهار را نیز تخلیه نمود و بدین قسم جنگ دوم افغان و انگلیس بدون هیچ ثمره با شکست فاحش نظامی انگلیس خاتمه یافت.

انگلیسها معاهدات قبلی را کافی نشمرده خواستند رسما به تمامیت ارضی افغانستان خط بطلان کشند، در قوس ۱۲۶۲ش مطابق نومبر ۱۸۸۳م متن معاهده ننگین خط دیورند برای تجزیه افغانستان را بالای عبدالرحمن خان امضاء نمودند، سرحدات فعلی افغانستان همان محدوده را تشکیل میدهد که عبدالرحمن خان با انگلیسها امضاء کرده است.

در سال ۱۲۶۴هـ ش مطابق سال ۱۸۸۵م روسها به پنجده هجوم نمودند، در جولای ۱۸۸۷م به اساس فیصله هیئت که توسط هند و روسیه موظف شده بود پنجده رسما از افغانستان مجزا گردید. امیر فیصله هیئت را قبول نموده به آن مهر تائید نهاد. بزرگترین کارهای امیر ضرب سکه بنام خودش، کارخانه کارتوس و تفنگ سازی، یک مطبعه در کابل، تنظیم امور نظامی و اداره واحد مرکزی در کشور می باشد.

حکومت ۲۱ ساله عبدالرحمن خان از تاریکترین دوره های تاریخ کشور ما محسوب میگردد، علم و فرهنگ، علماء و روحانیون درین عهد در مضایقه قرار داشتند. مردم از ظلم و شکنجه او نهایت به تنگ بودند در اکثر مناطق قیامهای مردمی رخ میداد که با شقاوت و وحشت سرکوب میگردید، قیام مردم هزاره جات، قیام مردم پکتیا و قیام مردم کنرها از بزرگترین قیامهای مردمی بود که با بی رحمی و شقاوت سرکوب گردیدند.

او با پیشگیری سیاست دکتاتوری کشور آرام و خالی از سرکشان را برای پسرانش به ارث گذاشت. و در میزان ۱۲۸۰ش مطابق ۱۵ اکتوبر ۱۸۹۱م بعد از ۲۱ سال امارت وفات نمود.

بعدا پسر او حبیب الله خان به اریکه قدرت تکیه کرد، و برخلاف پدر سیاست داخلی ملایم را در پیش گرفت، او به اسلام و مسلمانی بیشتر تظاهر میکرد و یکی از پنج زن را که قبل از عهد امارت به نکاح گرفته

بود طلاق داد تا مطابق شرع اسلام کسی بالای او اعتراضی نداشته باشد.

او زندانیهای سیاسی پدر را رها نمود در سال ۱۲۸۲ش لیسه حبیبیه را تأسیس کرد و در سال ۱۲۸۸ش لیسه حربیه را بناء نهاد، مطبعه جدید در کابل تأسیس گردید که سراج الاخبار در آن چاپ میگردید، فابریکه برق جبل السراج در ۱۲۸۶ش اعمار گردید، به امور طبی، و آبادانی شهرها و پارکها نیز توجه صورت گرفت.

او مانند پدر در سیاست خارجی تابع اوامر انگلیس بود لذا انگلیسها برای توثیق معاهده خط دیورند معاهده جدید را بالای او در اول حمل سال ۱۲۸۴ش مطابق ۲۱مارچ ۱۹۰۵م امضاء نمودند، و بدین قسم به معاهده قبلی عهد پدر رسما اعتراف گردیده به آن مهر تائید نهاده شد.

در دوم حوت ۱۲۹۷هـ ش مطابق ۲۱ فبروی ۱۹۱۹م امیر حبیب الله خان در کله گوش لغمان به ضرب گلوله شخص مجهول به قتل رسید و پسرش امان الله خان در کابل بحیث شاه کشور برگزیده شد.

استقلال سیاسی:

ملت افغان هیچ گاه اسارت را نپذیرفته اند، هرتجاوز وتعدی را با جوانمردی جواب گفته اند، افغانان همیشه آزاد زیسته اند، آزادی و استقلال را بجان خریده اند، مرگ با عزت را نسبت به حیات ننگین ترجیح داده اند، ولی برعکس اکثر شاهان، حاکمان و رجال سیاسی افغان در خدمت اجانب بوده و اسیر سیاسی استعمار باقی مانده اند.

بعد از احمدشاه بابا اکثر حکام اجیر کلید قدرت را بدست داشته اند که با وجود قربانیهای ملی جرئت استحکام اداره سیاسی مستقل را نداشته اند، اکثر آنها با معاشات مستمر تحت هدایت کشورهای استعماری عمل کرده اند.

امان الله خان جوان احساساتی و غیور همانند سایر ملت افغان از متابعت سیاست انگلیس به تنگ آماده بود، بعد از رسیدن بقدرت جرئت مندانه استقلال سیاسی افغانستان را از سلطه انگلیس اعلام نمود، علماء و شخصیات ملی فتوای جهاد عمومی را صادر نمودند، که این جنگ بنام سومین جنگ افغان و انگلیس مسمی شده است.

مردم سرحدی بر مواضع انگلیس در مرز های شرقی و جنوبی هجوم نمودند، دشمن با اطلاع آن قوای تازه دم فرستاد و جنگهای شدید در مناطق لندی کوتل، پاراچنار و تل آغاز گردید، مردم به سپاهیان راه آزادی پیوستند، در داخل مناطق اشغالی نیز مردم از این قیام حمایت نمودند و آماده بودند تا سلطه انگلیس بکلی ازین سرزمینها چیده شود.

انگلیسها هیچ تصور و آمادگی به چنین جنگ وسیع را نداشتند. روی همین ملحوظات در راولپندی مذاکرات آغاز یافت و در ۲۸ اسد ۱۲۹۸هـ ش مطابق ۱۹ اگست ۱۹۱۹م معاهده صلح بین طرفین به امضاء رسید، و استقلال سیاسی افغانستان رسما از طرف انگلیسها پذیرفته شد.

درین وقت روسها بر مناطق آسیای میانه حمله نموده بودند و به روابط دوستانه با افغانستان سخت نیاز داشتند، روسها در اولین قدم

حکومت افغانستان را به رسمیت شناختند و لینن در اولین پیام خویش به امان الله نوشت: آرزو دارم خواست ملت افغان در پیروی از الگوی مردم روس بهترین ضامن قدرت و استقلال کشور افغانستان گردد.

امان الله خان بعد از استقلال سیاسی افغانستان در پی ترقی و تعالی کشور شد، او میخواست مردم و کشورش سریعا ترقی نماید، با نشر علم و فرهنگ افغانستان را در ردیف کشورهای مترقی داخل نماید، او درین هدف نهایت کوشان بود، در عصر او مطبوعات و مدارس رونق گرفت و شرایط ترقی و تعالی کشور مساعد میگردید، ولی او درین راه چنان سرعت را بکار انداخت که درشرایط آن وقت در عمل ناممکن بود، همین سرعت بیش از حد باعث شد که راه درست، منطقی و عملی از وی معدوم گردد، از طرف دیگر روسها چنان در پی او بودند تا اورا از فرهنگ افغانیت دور کرده عادات و تقالید ملی را عامل انحراف و جهل و مانع علم و پیشرفت معرفی کردند تا بدین قسم شاه را به فرهنگ و اصول سوسیالزم راغب سازند، روسها میکوشیدند کمونیزم را بحیث عامل آزادی و دیموکراسی به حکام افغانی تلقین نمایند تا افغانستان به حیث لقمه قابل بلع از قبل برای روسها آماده گردیده باشد.

در قوس ۱۳۰۶هـ ش دسمبر ۱۹۲۷م امان الله خان از عده کشور های اروپائی دیدن نمود، او از راه قندهار وارد هند شده از کراچی به بمبئی رفت و از آنجا به مصر و ایتالیا سفر نمود، بعدا به سویس، فرانسه، بلجیم و آلمان رفت و بعد از لندن، پولند و مسکو دیدن کرد،

بعدا وارد ترکیه شد از آنجا به تهران رفت و در جوزا ۱۳۰۷ش جون ۱۹۲۸ از مشهد به هرات و از راه قندهار به کابل عودت نمود.

امان الله خان درین سفر طولانی که حدو ۶ ماه طول کشید تجربه های ارزنده آموخت و هدایای به ارمغان آورد که باعث سقوط او از منصه حکم شد. بعد از رسیدن به کابل در اولین فرمان شاهانه خود اجندای مهم که به تصویب رسانید امور ذیل بود که همه مردم جبرا به پیروی از آن مکلف بودند:

پوشیدن جبری پطلون و کلاه شپو به عوض لباس ملی ، ادای سلام توسط بلند کردن کلاه و یا دست، اختلاط مکاتب نسوان و ذکور، منع زنان از پوشیدن برقع و یاچادرهای ملی، تبدیل رخصتی عنعنوی روز جمعه به پنجشنبه، استعمال تاریخ میلادی به عوض تاریخ هجری و غیره.

تطبیق افراطی فرامین مذکور باعث تنفر مردم گردید و اولین قیام مردمی در ولایت پکتیا آغاز شد بعدا در عقرب ۱۳۰۷هـ ش مطابق نومبر ۱۹۲۸ مردم شینوار در مشرقی قد علم نموده و اعلام مخالفت کردند با این قیام سایر مردم مشرقی نیز همنوا گردیده و شهر جلال آباد را متصرف شدند، با نشر شایعات شورش همه اکناف کشور را فرا گرفت علماء فتوای کفر و قیام را علیه امان الله خان صادر نمودند و شورش سراسر کشور را فراگرفت.

در ولایات شمالی مردم دور حبیب الله پسر سقاو جمع شده آماده حمله به کابل شدند، در حالیکه از هرطرف مردم به صوب کابل در

حرکت بودند حبیب الله توانست کابل را بزودی در حصار خود در آورد. او در ۲۸جدی ۱۳۰۷هـ ش مطابق ۱۷جنوری ۱۹۲۹م اعلام پادشاهی نمود و امان الله خان بطرف قندهار فراری شد.

امیر حبیب الله خان بعد اخذ قدرت ملقب به خادم دین رسول الله گردید، وقتی بر مسند حکومت تکیه زد همه کشور را اغتشاشات که به اثر فرامین امان الله خان ایجاد شده بود فرا گرفته بود، او در اولین اقدام تمام فرمانهای قبلی را ملغی قرار داد، با مسلمانان هند و بخارا اعلام همکاری نمود.

محمد نادرشاه در فرانسه بود با سقوط امان الله به افغانستان عزم سفر بسَت و از راه بحر به دهلی آمد بعد از مذاکرات با مسئولین انگلیس و هند به پشاور آمد و با سفیر انگلیس در کابل ملاقات کرد، بعدا به پاراچنار رفت و از آنجا به اکناف جنوبی کشور وارد شد، بعد از چند روز توانست عده از قبایل را با خود همصدا نموده و مخالفت خویش را علیه حکومت مرکزی اعلام نمود او به همکاری مردم جنوبی به سهولت توانست کابل را بمحاصره بکشاند.

امیر حبیب الله نخواست مردم را در جنگ داخلی درگیر نماید او ارگ را تخلیه کرده بطرف شمال عقب نشست و نادرشاه در ۲۵ میزان ۱۳۰۸هـ ش مطابق ۱۵ اکتوبر ۱۹۲۹ زمام قدرت سیاسی را.بدست گرفت و حکومت سقوی بعد از ۹ ماد (۱۹جنوری تا ۱۲ اکتوبر۱۹۲۹) سقوط نمود. بعدا نادرشاه در قرآنکریم تعهد نموده ضمن ارسال هیئت

حبیب الله را دعوت به تسلیمی نمود، او از مقاومت دست کشیده به کابل آمد ولی نادرشاه برخلاف تعهد او را به قتل رسانید.

نادرشاه بعد از استقرار سلطه خویش با خشن و ظلم رفتار کرد او میکوشید هیچ مرد سیاسی و نظامی را که پایه مردمی داشته باشد و یا احتمال تجمع مردم بگرد وی باشد زنده نگذارد، او حدود سه هزار نفر از مردم کوهدامن و کوهستان را به اتهام حمایت حبیب الله قتل عام نمود.

در سال ۱۳۱۰ش ۱۹۳۱م نادرشاه آخرین مقاومت ضد روسی در آسیای میانه را که توسط ابراهیم بیگ رهبری میگردید از شمال افغانستان پراگنده ساخت، قوای افغانی علیه آن حمله نمود، افراد ابراهیم بیگ فرار نموده خود را بین دریا آمو انداختند، دربین دریا از هردو طرف مورد حملات عساکر افغانی و روسی قرار گرفتند، و صدها نفر شان که شامل اطفال و زنان نیز بودند به قتل رسیدند آنانیکه توانستند از دریای عبور نمایند اکثریت شان بدست قوای روسی اسیر گردیده و کشته شدند.

محمد نادرشاه بعد از ۴ سال پادشاهی در ۱۶ عقرب ۱۳۱۲هـ ش مطابق ۸ نومبر ۱۹۳۳م توسط محصل بنام عبدالخالق بافیر تفنگچه درحین جلسه طلاب فارغین معارف بقتل رسید و برادرانش پسر نوبالغ او محمدظاهر را تاج الملوک نهادند، محمد هاشم خان و شاه محمودخان بحیث صدراعظم و وزیرحربیه در پستهای قبلی خویش باقی ماندند.

وقایع مهم دوره ظاهرشاه

عقرب ۱۳۱۲ هـ ش تا سرطان ۱۳۵۲ هـ ش

محمد ظاهرشاه از جمله شاهان ایست که درازترین دروان سلطنت را گذشتانده است، عصر موصوف باعث تغیرات عمیق درکشور گردیده از ترقی و تعالی کشور گرفته تا نشأت و پرورش احزاب و ایدیولوژیهای مختلف فرهنگی و اجتماعی، مداخلات و تجاوزات همسایه گان و کشور های استعماري همه منتج همین دوره است.

در ابتداء سلطنت که صدارت بدست محمد هاشم خان قرار داشت حکومت میکوشید با سایر کشورهای منطقه روابط سیاسی برقرار نماید، با همین مساعی مرزهای غربی کشور با ایران مشخص گردید و افغانستان بعضویت مجمع عمومی ملل متحد پذیرفته شد. در ۹ حمل ۱۳۱۵ش مطابق مارچ ۱۹۳۶م اولین معاهده دوستی بین افغانستان و امریکا در لندن امضاء شد. در ۲۹مارچ ۱۹۳۶ مطابق حمل ۱۳۱۵ معاهده بیطرفی و عدم تجاوز بین افغانستان و روسیه که در عهد نادرخان امضاء شده بود تجدید گردید.

در می ۱۹۳۶م عبدالمجید زابلی مدیر شرکت هاشمی برای اولین بار تجارت و تبادله اجناس را از طرف شرکت خود با شوروی امضاء نمود و به اساس آن تورید کالاهای روسی در افغانستان افزایش یافت.

در ۲ میزان ۱۳۱۵ سپتمبر۱۹۳۶ شاه محمودخان وزیر حربیه عازم مسکو شده از ترکیه و ایران نیز دیدن نمود. در ۲۷ عقرب ۱۳۱۵ مطابق نومبر ۱۹۳۷م با کمپنی امریکایی بنام اندلاند اکسپلوریشن قرار داد

استخراج نفت به امضاء رسید ولی جنگ دوم جهانی آغاز یافت و موسسه مذکور از ادامه کار معذرت خواست.

در سال ۱۳۱۶ مطابق ۱۹۴۷ (ایران، عراق ترکیه و افغانستان) معاهده همکاری را در تهران امضاء نمودند. و در ۱۲ حوت ۱۳۲۲ اوایل مارچ ۱۹۴۴ پیمان دوستی بین چین و افغانستان به امضاء رسید و در میزان ۱۳۲۳مطابق اکتوبر ۱۹۴۴ یک هیئت عالی رتبه روسی وارد کابل شده در موضوعات مورد علاقه تبادل نظر صورت گرفت.

محمد هاشم خان صدر اعظم در حالیکه به کسی اجازه فعالیتهای سیاسی را نمی داد میکوشید کشور را از انزوای سیاسی نجات دهد، برای همین هدف با جدیت کار میکرد. با مساعی او آلمان حاضر شد کمکهای مهم مالی را به افغانستان فراهم سازد و جاپانیان با افغانستان قرارداد تجارتی را امضاء نمودند. در ساحه عمرانی سرکهای بین پایتخت و سایر مناطق احداث شد، بند پلخمری، نهر بغلان، فابریکه قند بغلان، بند برق چک از کار های عمده او محسوب میگردد.

در اوایل ۱۳۲۵ مطابق ۱۹۴۶ محمدهاشم خان استعفی داد و شاه محمود خان کاکای دیگر شاه که قبلا عهده دار وزارت حربیه بود به صدارت برگزیده شد. او راه دیموکراسي را در پیش گرفت، اکثر محبوسین سیاسی رهاگردید، و یک تعداد اخبارها و جراید مختلف آزاد و نیمه آزاد به نشرات آغاز کرد.

شاه محمود خان برای انکشاف وضع اقتصادی کشور نیز توجه نمود در سال ۱۹۴۷ کمپني موریس کنودسن امریکایي حاضر شد در تکمیل

پروژه نهر بغرا که کار آن قبلا توسط مردم آغاز شده بود قرارداد عقد نماید.

در سال ۱۳۲۶ مطابق جولای ۱۹۴۷ حکومت از بریطانیا رسما تقاضا کرد تا برای پشتونها و بلوچها نیز فرصت داده شود تا ضمن یک همه پرسی پیوستن به افغانستان و یا پاکستان را اختیار نمایند و یا حکومت جداگانه برای خود تشکیل دهند، ولی حکومت بریطانیا در مقابل جواب رد داد.

در سال ۱۳۲۶ش مطابق سپتمبر ۱۹۴۷ پاکستان به حیث یک کشور آزاد و اسلامی به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد حکومت افغانستان در آن رای مخالف داد و از همین نقطه اختلاف میان دو کشور شدت یافت، با تشکیل پاکستان حکومت موضوع سرحد و خط دیورند را جدی گرفت و روز بروز بر جدیت آن افزوده میشد. جراید و مطبوعات دولتی با آب و تاب آنرا مطرح میکردند و بحیث جزء لاینفک مصالح کشور مورد بحث قرار میگرفت. حکام افغانی اصرار مینمودند، که مناطق پشتو نشین آنسوی خط دیورند، به افغانستان تعلق گیرد و یا حکومت مستقل و آزاد برای خود تشکیل دهند.

در جدی ۱۳۲۹ش مطابق جون ۱۹۵۱م قانون مطبوعات توشیح شد، بعدا شاه محمود برای علاج به امریکا سفر کرد داودخان بحیث کفیل صدارت مسئله استقلال پشتونستان را دامن زد، که باعث تظاهرات خیابانی مردم و حمله بر سفارت خانه های یکدیگر در کابل و پشاور شد. در ۲۹ سنبله ۱۳۳۰ش مطابق ۲۲ستامبر ۱۹۵۱ شوری ملی

روزی را بنام روز پشتونستان به تصویب رسانید و قرار شد هرسال از این روز تجلیل به عمل آید.

روسها حکومت افغانستان را در مورد داعیه پشتونستان نه تنها حمایت میکردند بلکه تشویق و ترغیب مینمودند، اینکه پاکستان میخواهد با امریکا پیمان نظامی بندد حکمرانان مارا در یک فضای خیالی رقابت و هم چشمی با کشور همسایه قرار داده بودند.

در سال ۱۳۳۱هـ ش بعد از انعقاد دوره هشتم انتخابات شورای ملی نا آرامی ها افزون شد، نامزد های ناکام دست به تظاهرات زدند و عده از افراد شان محبوس گردیدند ولی بعد چند روز رهاشدند.

وضع سیاسی متشنج در کشور ادامه داشت آزادی قلم و بیان باعث رشد سریع جوانان در امور سیاسی گردید، جواسیس روسی با شدت بیشتر در تاروپود محصلان ریشه دوانیده آنها را به ایدیولوژی روسی آشنا و جلب می نمودند.

در ۱۴ سنبله ۱۳۳۲ مطابق سپتمبر ۱۹۵۳ از دارالتحریر شاهی اعلامیه نشر گردید که شاه محمودخان از وظیفه اش استعفی داد و بجای او محمد داود خان مقرر گردید.

در اوایل حمل ۱۳۳۳م مطابق مارچ ۱۹۵۵ پاکستان تمام مناطق آنسوی خط دیورند را جزء خاک خود اعلام و بنام ولایت سرحد مسمی ساخت، این اقدام خشم محمد داود خان را برافروخت و در اکثر ولایات کشور به دعوت حکومت تظاهرات علیه پاکستان براه انداخته شد.

در ثور ۱۳۳۴ یکبار دیگر در کابل و جلال آباد تظاهرات شدید خیابانی براه افتید بیرق سفارت و قنسلگری پاکستان پائین کشیده شد، و امر آماده باش و احضارات عمومی صادر گردید، که با میانجگری سعودی، ایران، مصر و عراق در سنبله ۱۳۳۴ مطابق سپتمبر ۱۹۵۵ بیرق پاکستان بالای سفارت و قنسلگریهای آن در کابل و جلال آباد بر افراشته شد.

در اوایل سال ۱۳۳۸ فرمان صادر شد که دختران و زنان مکاتب و ادارات دولتی حق ندارند با حجاب اسلامی داخل اماکن تعلیمی و دولتی گردند، و در اسد ۱۳۳۹ با کمپنی های روسی قرارداد تجارتی عقد گردید که در نتیجه آن سامان و وسایل روسی که در جهان کمتر خریدار داشت به افغانستان سرازیر میگردید.

در حوت ۱۳۴۱ش محمد داود استعفی خود را به شاه تقدیم کرد، شاه استعفی او را پذیرفته و داکتر محمد یوسف را بحیث صدر اعظم معرفی نمود.

در میزان ۱۳۴۲ اکتوبر ۱۹۶۳ بریژنف بار دوم وارد کابل شد و پولی تخنیک را که قبلا اساس گذاشته بود افتتاح نمود او یک هفته در کابل ماند و از پروژه های متعدد روسی دیدن کرد.

در حمل ۱۳۴۳ صدور گاز طبیعی افغانستان به روسیه برای مدت ۱۸ سال قرارداد گردید که میزان مصرف آن در شهر ترمز ازبکستان روسی نصب بود و قیمت آن بصورت ثابت ۵/۶ دالر فی هزار متر مکعب پرداخته می شد، ولی نه بصورت نقدی بلکه در عوض آن کالاهای

روسی از قبیل کلوش، تیل خاک، صابون و غیره اجناس روسی به افغانستان با قیمت گزاف مبادله میگردید.

در عقرب ۱۳۴۴ انتخابات و کلاء برگزار گردید که ببرک کارمل، اناهیتا راتب زاد، محمد صدیق فرهنگ و نور احمد نور از حامیان کمونیزم به شوری راه یافتند. درین وقت کمونستان در داخل دستگاه حاکم و مراکز تعلیمی خصوصا بین محصلین و جوانان نفوذ نموده بودند، که از آغاز تکوین عملا مهره های روسی بودند که در اوقات لازم بحیث آله فشار علیه حکومت از آنها کار گرفته می شد.

روسیه محصلین را به مظاهرات خیابانی با بهانه های مختلف ترغیب می نمود، محصلین علیه حکومت شعار میدادند و از سهل انگاری ادارات تعلیمی شکایت میکردند، شدت مظاهرات داکتر یوسف را مجبور به استعفی نمود و در ۷ عقرب ۱۳۴۴ میوندوال از طرف شاه مامور به تشکیل کابینه شد.

در ۱۸ میزان ۱۳۴۶ میوندوال مجبور به استعفی گردید و در ۹ عقرب ۱۳۴۶ نوراحمد نور اعتمادی از طرف شاه به صدارت برگزیده شد، اعتمادی سعی داشت رضایت روسها، کمونستان و دربار را یکنواخت جلب نماید. در عهد او کمونستان در مناصب بیشتر حکومتی ارتقاء و نفوذ نمودند.

در جوزا ۱۳۴۸ جون ۱۹۶۹ معاهده با روسیه عقد گردید که به اثر آن اسناد تعلیمی و مسلکی هردو کشور اعتبار مساویانه یافت به اساس معاهده مذکور دهها جاسوس روسی بنام متخصص و مسلکی داخل

افغانستان شدند و به صدها جوان افغان که مستقیما توسط سفارت روسیه انتخاب میشدند از صنوف متوسطه و عالی جهت تحصیلات عالی به روسیه ارسال گردیدند در آنجا بعد از شستشوی مغزی با مفکوره کمونستی به کشور عودت مینمودند.

در حوت ۱۳۴۶ جریده پرچم بعد از جریده خلق به نشرات آغاز کرد که مستقیما تحت اداره کمونستان مضامین کمونستی و ضد ملی را نشر می نمود. جراید مذکور علیه امریکا، پاکستان وسایر کشور های اسلامی پروپاگند می نمودند، اصول مذهبی و عنعات ملی را به تمسخر میگرفتند. در ثور ۱۳۴۹ جریده پرچم سالگره لینن را جشن گرفته و بانشر مضامین متعدد به لینن درود گفتند، که این اقدام آنان عکس العمل صریح توده های مسلمان را در کشور برانگیخت.

در قوس ۱۳۴۸ وزیر دفاع روسیه وارد کابل شد و از مناطق استراتیژی در ولایات شمال و شرق کشور دیدن نمود، در جدی همان سال مطابق جنوری ۱۹۷۰ معاون رئیس جمهور امریکا ضمن یک سفر رسمی از کابل دیدن نمود، که حین عبور از جاده عمومی کمونستان موتر حامل اورا با تخمهای گندیده مرغها ملوث کردند.

در عقرب ۱۳۴۹ در روزنامه اصلاح که از طرف دولت به نشر میرسید کاریکاتوری بنام مرد نه زنه به چاپ رسانیده شد. کاریکاتور مذکور هیچ هدف و انگیزه نشراتی جزء استهزاء و بی حرمتی علنی به معتقدات اسلامی را نداشت.

شدت روز افزون عریانی، فحشاء و تبلیغات شدید کمونستان علیه معتقدات اسلامی حساسیت شدید جامعه اسلامی افغانستان را برانگیخت و باعث شد که علماء و روحانیون علیه کمونستان و خاموشی نظام شاهی در کابل دست به مظاهرات شدید بزنند. حکومت در شب چارم جوزا ۱۳۴۹ علیه علماء که در مسجد جامع پل خشتی اجتماع نموده بودند یورش برده عده را محبوس و عده دیگری را آواره ساخت.

در اوایل سال ۱۳۵۰ به بهانه کمبودیهای تعلیمی و اداری یکبار دیگر مظاهرات خیابانی محصلین برپا گردید که در نتیجه آن در ۲ ثور اعتمادی مجبور به استعفی شده در عوض او در جوزا همان سال طبق هدایت و فرمان دارالتحریر شاهی داکتر عبدالظاهر به حیث صدر اعظم برگزیده شد.

داکتر عبدالظاهر با وجود فشار های زیاد سعی ورزید کشور را از منجلاب نابودی به ساحل مقصود رهنمایی کند او با سایر کشور ها روابط دبلوماسی و تجارتی را توسعه نمود. ولی اوضاع قسمی عیار گردیده بود که کسی جرئت اعتراض علیه مداخلات روسها را نداشت، پالیسی ملی داکتر عبدالظاهر باعث افسردگی خاطر روسها گردیده اوضاع کشور را یکبار دیگر هرج و مرج فراگرفت.

مظاهرات محصلین و سازمانهای سیاسی در صحن پوهنتون و خیابانهای کابل برپا گردید، قضیه پشتونستان بحیث یک قطعه غصب شده از پیکر افغانستان مطرح بحث و سخن روز گردید. شدت هرج و مرج اوضاع را از کنترول عبدالظاهر خارج کرد او در قوس ۱۳۵۱ مجبور به استعفی

شد و در عوض او محمد موسی شفیق وزیر خارجه قبلی به صدارت تقرر یافت.

شفیق سعی داشت با سایر کشورها نیز روابط دوستانه برقرار نماید که در نتیجه در مارچ ۱۹۷۳ اختلافات چندین ساله روی استفاده از آب هیرمند با ایران ضمن عقد معاهده رسمی حل گردید. ولی فعالیتهای شفیق همانند عبدالظاهر برای روسها قابل پذیرش نبود.

توطیه ها، فعالیتهای جاسوسی و مداخلات صریح روسها در امور داخلی افغانستان در آن وقت از هیچ صاحب بصیرت پوشیده نبود، عمال روس آزادانه فعالیت داشتند تا شرایط و افکار عامه را برای انقلاب کمونستی در کشور مهیا سازند، در آن وقت محمد داود مفید ترین مهره بود که غافلانه در مسیر اهداف روسها حرکت میکرد.

اکثریت معاهدات اقتصادی که افغانستان با روسها بسته است اهداف و منافع روسی بیش تر از منافع ملی در آن نهفته است که با مطالعه و بررسی آنان بخوبی به غفلت زدگی افغانها و زرنگی روسها پی میبریم.

در اواخر عهد سلطنت مداخلات و نفوذ روسها در امور داخلی کشور بکلی محسوس و مبرهن بود، محمد ظاهرشاه در همه امور کلیدی کشور کنترول داشت، همه امور به هدایت و مشوره مستقیم او صورت میگرفت، صدراعظم و سایر کوادر حکومت بدون هدایت و مشوره او هیچ کار را نمی توانستند اجراء نمایند.

در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ سلطنت شاهی توسط کودتای نظامی محمد داود برانداخته شد و نظام جمهوری در کشور اعلام گردید.

کودتای جمهوری

۲۶ سرطان ۱۳۵۲ مطابق ۱۸جولای ۱۹۷۳

داود بعد از استعفی از صدارت در انزاوای سیاسی قرار گرفته بود، او میخواست قدرت را دوباره تصاحب نماید، روسها خواستند با تشویق داود قدمی به پیش رانده و تسلط هرچه بیشتر افراد کمونست را در کشور مساعد سازند.

داود می خواست با جلب حمایت روسیه و کمونستان از آنان به حیث وسیله اعاده قدرت استفاده نماید در حالیکه روسها زرنگ تر از او در پی تسلط هرچه بیشتر کمونستان در امور سیاسی و اداری کشور بودند. مخالفت داود با نظام شاهی چانس طلایی برای روسها بود آنها ترجیح میدادند داود را در راه قدرت کمونستان استعمال نموده تا نظام شاهی توسط یکی از اشخاص پرنفوذ سلطنتی سقوط داده شود، روسیه کمونستان را تشویق می نمود تا داود را در راه کودتای نظامی همکاری نمایند.

وقتی تصمیم نهایی کودتای گرفته شد، داود با دل ناخواسته به آن توافق نمود در آن وقت شاه جهت علاج به خارج از کشور بسر میبرد، کودتا توسط صاحب منصبان پائین رتبه انجام گرفت که در روسیه آموزش نظامی دیده بودند و یا شخصا متمایل به کمونستان و مسکو بودند.

در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ کودتا آغاز یافت بعد از پیروزی همه خانواده سلطنتی محبوس شدند ولی بعدا از حبس رهایی یافته از کشور فرار

نمودند. احزاب کمونست رسما در کودتا اشتراک نداشتند ولی با همکاری غیر رسمی کمونستان این کودتا به پیروزی رسید که حمایت مسکو از آن معلن و هویدا بود.

در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ داود بحیث رئیس جمهور و صدراعظم کشور اعلام گردید او سعی داشت تا سلطه کلیدی قدرت را بدست خود نگهدارد در ۲۸ سرطان همان سال اولین جلسه کمیته مرکزی دایر شد و داود بحیث رئیس جمهور، صدر اعظم، متصدی وزارت خارجه و دفاع تعین شد. بعدا چندین بار کابینه خود را اصلاح نمود که کمونستان و حامیان مسکو پستهای مهم و کلیدی را در اختیار داشتند.

داود شعار دیموکراسی و آزادی میداد ولی بجزء خودش آماده نبود هیچ مفکوره و نظریه را بپذیرد، لذا بعد از کودتا فعالیتهای همه احزاب سیاسی را غیر قانونی اعلام نموده و مطبوعات غیر دولتی را مصادرد نمود. ولی چون حامیان مسکو در دستگاه حکومتی نفوذ نموده بودند آزادانه به فعالیتهای سیاسی خود برای جلب و جذب جوانان به کمونیزم مبادرت می کردند.

در سطح خارجی روسیه و هند از حامیان کودتاچیان بودند امریکا ایران پاکستان و سایر کشور های اسلامی که علنا دستهای ابرقدرت سرخ را در پشت پرده مشاهده میکردند از توسعه روز افزون مداخلات روسها در افغانستان نهایت نگران بودند.

در ثور ۱۳۵۳ داود اولین بیرق جمهوری را بر فراز ارگ بر افروخت که دارای رنگهای سیا وسرخ و سبز بود و در عوض محراب و منبر شاهی

سمبول عقاب وحشي بر فراز منبر قرار گرفته بود. در جوزای ۱۳۵۳ روسیه اولین کشور بود که داود از آن ضمن سفر رسمی برای یک هفته دیدن نمود، سیاست و پالیسی سیاسی روسیه قسمی عیار گردیده بود که میکوشید با دعوتهای متواتر حکام افغاني آنانرا در تارهای عنکبوتی شبکه های جاسوسی خود گیر نماید.

سیستم جمهوری محمد داود به دکتاتوری و اختناق بنایافته بود صرف تهمت مخالفت علیه نظام جمهوری کفایت میکرد شخص متهم به حبسهای طویل المدت و اعدام مواجه گردد، که اکثرا شکار عمده اتهامات مذکور اسلام گرایان مسلمان بودند.

رژیم داود از ناسیونالستان مخالف پاکستان حمایت مینمود و آنها را برای کسب استقلال و تشکیل حکومت خود مختار قومی بنام پشتونستان و بلوچستان تشویق و حمایت میکرد، در مقابل آن پاکستان اسلام گرایان را حمایت نموده و از احساسات آنان علیه حکومت داود کارمیگرفت.

درحالیکه مخالفت دولتهای پاکستان و افغانستان افزایش می یافت هریک میکوشیدند برای تخریب یکدیگر توطیه نمایند، با مرور ایام داود خطرات و پیامد مداخلات روسها را درک میکرد، ولی او تا اخیر روسها را در منظار یک کشور دوست نظاره مینمود.

در آخرین سال قدرت داود فعالیتهای روسها را بدیده شک می نگریست، لذا در پی تجدید مناسبات با کشورهای اسلامی شد و خواست مناسبات خود را با پاکستان، سعودی عرب و سایر کشور های

عربی بهبود بخشد، درجوزا ۱۳۵۵ از بوتو رئیس جمهور پاکستان دعوت به عمل آمد تا از کابل دیدن نماید، او دعوت را پذیرفته و مدت چار روز در کابل باقی ماند. در اسد ۱۳۵۵ داود نیز از پاکستان دیدن نمود و در یک اجتماع بزرگ در شهر لاهور سخنرانی کرد.

در دلو ۱۳۵۵ داود لویه جرگه را که اکثریت اعضاء آن به هدایت و مشوره خودش انتخاب گردیده بود دایر کرد چون او یگانه کاندید بود به اکثریت آراء برای هفت سال بحیث رئیس جمهور پذیرفته شد.

سیاست و پالیسی داود روز به روز در مقابل بلاک غربی از جمله پاکستان بهبود می یافت، قضیه پشتونستان دیگر به باد فراموش سپرده شد، در میزان ۱۳۵۶ مطابق اکتوبر ۱۹۷۷ جنرال ضیاء الحق وارد افغانستان شده با حکام افغانی مذاکرات یکروزه انجام داد.

پالیسی خارجی داود از قید روسها مستقل میگردید ولی در سیاست داخلی آن کدام تغیر ملموس به چشم نمی خورد، داود پیامد فعالیت های کمونستان را علیه نظام خود درک می نمود، کمونستان با جدیت وآزادی به فعالیتهای سیاسی خود ادامه میدادند هیچ کسی مانع اقدامات آنان نمی گردید، عصر جمهوری بهترین چانس برای نشر افکار کمونستی در افغانستان پنداشته میشود. داود تا آخرین رمق حیات حامی کمونستان و معادی سرسخت اسلام گرایی باقی ماند.

داود برنامه های مفید اقتصادی را روی دست گرفته بود، با تطبیق آنها کشور فقیر افغانستان در روند کشور های مترقی جهان داخل میگردید، که پلانهای و پروژه های آبیاری، مخابرات، سرک سازی، مواد طبعی،

ترانسپورت، اصلاحات ارضی، آبادی و شهر سازی و غیره اورا بدیده قدر میتوان نگریست.

اگر توطیه های کمونستان و روسیه اورا میگذاشت امروز با تطبیق پلانهای او شاهد افغانستان مترقی می بودیم ولی اشتباهات سیاسی و اداری او افغانستان را بکام روسها فروبرد عمال کاجی بی، کسانی را که داود خود در آستین پرورده بود کشور را چندین قرن بعقب انداختند و باعث تباهی و هلاکت هزاران افراد مظلوم و بی دفاع در کشور گردیدند.

در اواخر سال ۱۳۵۶ داود از مسکو دیدن کرد او میخواست گلایه از مداخلات صریح روسها در امور داخلی و تشنجات عمال روسی را به سردمداران کرملین عرضه نموده خواهان توقف آن گردد.

محمد داود در دیدار از روسیه با جدیت از روسها خواست مداخلات خود را در افغانستان خاتمه دهند تا سیر مناسبات دوستانه بین طرفین ادامه یابد، روسها در مقابل خواستند با ایجاد یک دیموکراسی واقعی به احزاب کمونست افغانی فرصت فعالیتهای بیشتر داده شود. با برگشت محمد داود از مسکو فعالیتهای شبکه های روسی افزایش یافت و روسها عملا در براندازی او دست به اقدام شدند.

میر اکبر خیبر پرچمی در ۲۸ حمل ۱۳۵۷ مطابق ۱۷ اپریل ۱۹۷۸ بشکل مرموز بقتل رسید، بعدا اغتشاشات سراسر کابل را فراگرفت، کمونستان داود را عامل این قتل معرفی کردند و مردم را به قیام علیه او فرا میخواندند.

مظاهرات خیابانی و شعارهای کمونستان را داود زنگ خطر جدی تلقی کرده برای اولین بار که آخرین مرتبه نیز بود علیه کمونستان اقدام نمود او در حالیکه عمق قضیه را درک نکرده بود امر توقیف فوری همه رهبران کمونست را صادر کرد.

مدت دو روز رهبران کمونست تحت نظارت بودند درین مدت تحقیقات سراسری صورت گرفت، توقیف رهبران در آن شرایط بحرانی احساسات هرچه بیشتر حامیان مسکو را برانگیخت و باعث شد همه کمونستان علیه او متحد شده مشترکا اقدام به کودتا نمودند.

کودتای ۷ ثور

۷ ثور ۱۳۵۷ هـ ش الی ۵ ثور ۱۳۷۰هـ ش

با عودت محمد داود از مسکو در اواخر سال ۱۳۵۶ش گروههای کمونستی خلق و پرچم با هم متحد گردیده تبلیغات شدید علیه سلطه و فرمانروایی محمد داود را شدت بخشیده میکوشیدند داود را در اذهان عمومی تخریب نمایند.

داود عده از رهبران سرشناس حزب کمونست را در ۲۹ حمل ۱۳۵۷ گرفتار و در توقیف کابل محبوس کرد. کمونستان عاجلا طرح کودتا را پی ریزی کرده و علیه حکومت قیام نمودند. اکثر کودتاچیان را صاحب منصبان تشکیل میدادند که درست پنج سال قبل در کودتای مشابه داود را بقدرت رسانیده بودند.

پلان کودتا در شب ۷ ثور ۱۳۵۷ش مطابق ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ عملا آغاز یافته بود در روز صدای فیر سلاح و توپخانه در اطراف قصر جمهوری بگوش محمد داود رسید که او جلسه اضطراری کابینه را در مورد اوضاع بحرانی که به اثر قتل خیبر ایجاد شده بود دایر کرده بود، شدت فیرها جلسه وزیران را پراگنده نمود، غلام حیدر رسولی وزیر دفاع و قدیر نورستانی وزیر داخله برای آمادگی از قصر در حالی بیرون پریدند که اطراف آنرا تانگهای اسلم وطن جار در محاصره خود در می آورد با شدت جنگ مقاومت گارد ضعیف گردید و کودتاچیان با حملات شدید زمینی و هوایی توانستند داخل قصر گردند، قومنده قوای هوایی

کودتا را جنرال عبدالقادر و قومنده قوای زمینی را اسلم وطن جار بعهده داشتند.

آنها به محمد داود پیغام مذاکره فرستادند او پذیرفت و جنرال امام الدین با چند تن دیگر در اطاق که داود، برادرش و سایر اعضای خانواده شان بودند داخل شدند، آنها داود و برادرش را کشتند و عده از افراد خانواده او به شمول زنان و اطفال محبوس شده و بعدا بقتل رسیدند.

کودتاچیان در عصر ۷ ثور به محبس کابل هجوم برده رهبران کمونست را آزاد نمودند، در ابتداء دولت به دست شورای نظامی بود و در آن کسانی عضویت داشتند که در کودتا نقش مهم ایفاء نموده بودند، بعد از سه روز شورای مشترک را بنام شورا انقلابی اعلان نموده نور محمد ترکی را بحیث رئیس شورای انقلابی و رئیس جمهور افغانستان برگزیدند. سایر پست های دولتی را نیز یکی پی دیگر اعلام نمودند که به گروه خلق و پرچم سهم مساویانه در قدرت در نظر گرفته شده بود. ببرک کارمل بحیث معاون ریاست جمهوری و حفیظ الله امین علاوه از معاونیت رئیس جمهور وزارت امور خارجه را نیز به عهده گرفته بود.

روسیه اولین کشوری بود که رژیم ترکی را برسمیت شناخت و با ارسال مشاورین نظامی و سیاسی بنیه های حکومت او را تقویت نمود. کمونستان بعد از کسب پیروزی کودتای خود را انقلاب شکوهمند ثور و برگشت ناپذیر خواندند، به مردم و ملت افغانستان وعده دادند که حکومت از مردم و در اختیار مردم قرار دارد، لباس، مسکن و نان بدوش

حکومت بوده که به همه مساویانه خواهد رسید و به زودی غربت و فلاکت از کشور رخت بسته فیودالیزم و سرمایه داری ازبین خواهد رفت، ولی برخلاف چند روزی نگذشته بود که سلسله زندانها، شکنجه و قتل عام مردم آغاز یافت و بدین قسم به ملت افغان به عوض لباس کفن و بعوض مسکن قبر و بعوض نان مرمی و توپ به ارمغان آوردند و چنان آتش را در کشور برافروختند که چندین دهه سراسر ملت را در آن سوزانیدند.

آنها دستور دادند هرکه ضد انقلاب است باید نابود گردد، سلسله تعقیب و شکنجه مردم آغاز یافت، ریاست مصئونیت ملی را بنام اگسا (د افغانستان دگتو ساتلو اداره) به یک ارگان وسیع جاسوسی مستقیما تحت نظارت و هدایت شبکه کاجی بی با مصارف و امکانات هنگفت وارد عمل گردانیدند، حبس و گرفتاری های انفرادی و جماعی شدت یافت، کارکنان آن با شیندن نام مخالف هر عام و خاص را به زندان کشانیدند، هنوز چند ماه از سلطه رژیم نگذشته بود که زندانهای توقیف کابل، دهمزنگ، و پلچرخی از محبوسین مملو گردیدند، وقتی دریافتند زندانها گنجایش همه این افراد را ندارند، گروه گروه زندانیان را بشکل انفرادی و مجموعي بدون تحقیق و محکمه به قتل رسانیدند.

سلسله حبس و قتل که به شکل افراطی در پیش گرفته شده بود به کدام طبقه خاص کشور منحصر نبود، اولین تصفیه در شهر کابل در بین صفوف نظامی، ملکی و محصلین آغاز یافت و بعدا سراسر ولایات و اطراف کشور را در برگرفت، هرکی را راپور دادند به کمونیزم نظر نیک

ندارد و یا به ارکان اسلام یعنی حد اقل نماز پابند است و یا در مقابل شعار های کمونستی خاموش است همه این امور در فرهنگ کمونیزم افغانی جرم نابخشودنی تلقی شده عاملین آن به زندان و قتل محکوم میگردیدند، به این قسم به هزاران افراد بیگناه در سراسر کشور به زندانها کشانیده شدند، از مرگ و زندگی عده زیادی خبری به بازمانده گان شان نرسید. به صدها افراد که از قراء و قصبات جمع آوری گردیدند در عرض راهها به قتل رسیدند، از طیاره ها به کوهها و دره ها پایین انداخته شدند، زنده و یا مرده اجساد شان سوختانده شدند.

هنوز چند هفته از قدرت رژیم در کابل سپری نشده بود که اختلافات درونی خلق و پرچم بالا گرفت، حفیظ الله امین در دشمنی با پرچمیها شهرت یافت، مداخلات و فشار های متواتر روسیه نیز قادر به حل اختلافات نگردید، بالآخره روسیه تصمیم گرفت تا رژیم را از افتراق نجات داده و مصلحتا رهبری پرچم را از صحنه سیاسی کشور دور نموده بحیث سفراء به سایر کشور ها فرستاده شدند. ترکی و امین که در راس گروه خلق قرار داشتند تمام ارگانها دولتی را از وجود حامیان پرچم تصفیه نمودند.

دستگاه رژیم از کوادر علمی و مسلکی تخلیه و تصفیه میگردید، به هزاران افراد مسلکی اعم از داکتران، مهندسان، انجینران، وسایر مامورین عالی رتبه و پائین رتبه نظامی و ملکی از کشور فرار نموده به پاکستان، ایران، هند، اروپا و امریکا پناهنده شدند.

در مقابل پالیسی ضد ملی در گوشه و اکناف کشور مخالفتهای مردمی در حال اوج گرفتن بود. شدت و انحصار طلبی رژیم، تبلیغات شدید کمونستان علیه ارزشهای ملی و معنوی باعث نفرت روز افزون مردم از دستگاه حاکم گردید، هرقدر زندان، شکنجه، قتل و تعذیب شدت می یافت به همان اندازه نفرت مردم از رژیم افزایش میافت.

افراط در عمل و چشم پوشی عادات و سنن مذهبی جامعه باعث شد همه مردم علیه رژیم کمونست قیام نموده و آنرا بنام کافر و مرتد محکوم ساخته جهاد و مبارزه را در سراسر کشور علیه آن آغاز نمودند.

مظالم کمونستان به کابل و شهرها منحصر نبود دولت در سراسر اکناف و اطراف کشور سیاست عدوانی را به پیش گرفته بود، والیان خود مختار، به همکاری شبکه های جاسوسی اگسا و کاجی بی آنچه میخواستند بالای مردم تطبیق میگردید، والیان و حکام محلی در سراسر افغانستان ریکاردهای از جنایت و فساد را بیادگار گذاشته اند.

با تصفیه پرچمیها مخالفت بین ترکی و حفیظ الله امین نیز شدت گرفت و حفیظ الله امین در ۲۵ سنبله ۱۳۵۸ مطابق ۱۶ سپتمبر ۱۹۷۹ ترکی را در داخل قصر محبوس ساخت و اعلام نمود که به علت مریضی از تمام کادر های حزبی و دولتی استعفی نموده تحت معالجه قرار دارد، بعد از ۱۷ روز رادیو کابل اعلام نمود که ترکی به اساس مریضی وفات نموده است. نعش ترکی بدون مراسم رسمی دولتی مخفیانه مدفون گردید و حفیظ الله امین بر اریکه قدرت تکیه نمود.

روسها ازین تغیر غیر منتظره نگران شدند و برای سقوط امین تصامیم عاجل و جدي را روی دست گرفتند، روسها به دقت همه کاروایی های او را تحت مراقبت داشتند در خفاء با اعضای مخالف خلق و پرچم در پی برنامه ریزی منظم علیه امین بودند. روسها امین را اهل آن نمی دیدند که بتواند همه کمونستان را دور خود جمع کرده حکومت مستحکم را تشکیل داده در مقابل طوفان قهر ملت افغان که در حال شکل گرفتن بود موفقانه مقابله نماید.

اواخر سال ۱۳۵۸ش شورشها و قیامهای مردمی فراگیر شده سراسر کشور را فراگرفته بود، کمونستان جرئت نداشتند به قراء و قصبات رفت و آمد نمایند. قیامهای مردمی در سراسر کشور کمونستان را دچار سردرگمی نموده بود رژیم سعی داشت قیامهای مردمی را به شدت و وحشت تمام قلع و قمع نماید. رژیم امین مسلسل از کرملین درخواست ارسال قوای نظامی را می نمود تا توسط قوای روسی قیامهای سراسری مردم خود را خاموش سازد.

روسها پالیسی متضاد را درپیش گرفته بودند از یک طرف امین را در همه کاروایی های ضد مردمی تشویق و حمایت کرده با ارسال سیل اسلحه و مهمات نظامی او را مطمئن می ساختند از طرف دیگر عملا با مخالفین امین (خلق وپرچم) برای سرنگونی عاجل او طرحها میریختند.

روسها برای فریب امین روند ارسال مهمات و اسلحه نظامی خود را به افغانستان افزایش دادند و به صدها جواسیس روسی را بحیث

مشاورین نزدیک امین گماریدند، روسها امین را در همه پلانها حمایت و تشویق میکردند تا بدین طریق اطمینان او را بخود جلب نمایند.

روسها تصور میکردند شرایط مداخله نظامی بکلی میسر گردیده است، آنها سیاست استعمار کهن را در پیش گرفته بودند، در آن وقت فقط یک فرد فراری بنام شاه شجاع در خدمت انگلیسها قرار داشت ولی اکنون حزب کمونست قدرت سیاسی را در کابل در دست داشته و همه کمونستان افغانی در حمایت قوای روسی و در خدمت روسها قرار دارند، بدینگونه به سهولت می توانند افغانستان را همانند کشور های آسیای میانه جزء قلمرو خود نموده از نقشه گیتی حذف نمایند.

تجاوز قوای روسی

۶ جدی ۱۳۵۸ش الی ۲۶ دلو ۱۳۶۷ش
۲۷ دسمبر ۱۹۷۸م الی ۱۵ فبروی ۱۹۸۷

از آغاز جدی ۱۳۵۸ش ارسال مهمات و وسایط نقلیه روسی به کشور تسریع گردیده بدون اعلام رسمی قطعات روسی در روز و تاریکی شب در میدانهای هوایی بگرام و کابل مستقر میگردیدند، روسها امین را اطمینان میدادند که در مقابل خواستهای مکرر او مبنی بر ارسال قوای روسی جواب مثبت داده اند.

در شام ۵ جدی ۲۶ نومبر قطعات نظامی روس از مواضع خود بطرف اهداف تعین شده قبلی حرکت نموده به سرعت مواضع مهم نظامی را اشغال نمودند، امین که نسبت مسمومیت غذا قبلا در شفاخانه بستر گردیده بود، در همانجا توسط روسها بقتل رسانیده شد.

در ۶ جدی ۲۷ دسمبر رادیو تاشکند سقوط حکومت امین را اعلام نمود، بعدا ببرک کارمل از رادیو تاشکند بیانیه خود را قرائت کرده ابراز داشت که حکومت دیموکراتیک خلق از قوای روسی دعوت نموده است تا برای حمایه و تداوم انقلاب ثور وارد کشور گردد، او در آخرین ساعات روز توسط طیاره روسی به کابل منتقل گردید و به منصه حکم نشانده شد.

با تجاوز قوای روسی استقلال و حاکمیت ملی کشور از بین رفت حکومتها و ملل آزاد در سراسر جهان تجاوز قوای روسی را محکوم نمودند، قیام و مبارزه ملت افغان که از قبل آغاز گردیده بود تشدید.

شد، در سراسر کشور صدای اعتراض علیه حضور قوای روسی بلند گردید مردم کمونستان را مزدوران کرملین ملقب کرده همه دست بدست هم داده قیام سراسری را آغاز نمودند و علماء فتوای جهاد اسلامی را در افغانستان اعلام نمودند.

تجاوز قوای روسی را همه کمونستان به خاموشی استقبال نمودند، اعضای خلق و پرچم بعد از تجاوز قوای روسی در خدمت روسها بودند و عملا دوشادوش آنها برای سرکوبی ملت خویش استعمال میگردیدند. آنها نه تنها به وجود قوای روسی کدام اعتراض نداشتند بلکه در حمایت آن شعار میدادند و کسانیکه و جود قوای روسی را محکوم مینمود دشمن انقلاب معرفی شده به زندان و اعدام محکوم میگردیدند.

روسها از موسم خاموش زمستانی استفاده کرده قطعات مسلح خود را در سراسر کشور مستقر نمودند، حدود یکصد هزار عسکر روسی در مراکز عمده کشور مانند بلخ، کندز، تخار، بدخشان، قندهار، هرات، شیندند، غزنی، بغلان، خوست، جلال آباد و کابل مستقر گردیدند.

در ۳ حوت ۱۳۵۸ش اهالی کابل از بام و در صدای اعتراض علیه وجود قوای روسی سردادند، از هرکوچه و بام صداهای مرگ بر کمونیزم، زنده باد اسلام، روسهای متجاوز از خاک ما بیرون شوید بلند گردیده بود. صداهای مذکور هماهنگ شده به مظاهرات وسیع خیابانی مبدل گردید.

قوای روسی تحمل مظاهرات پر امن را نیاورده خواستند با فیرهای کلاشنکوف در صفوف مردم خلل وارد نمایند، تا اینکه به صدها افراد

بیگناه به خاک و خون کشانیده شدند، درین قیام تاریخی به صدها مردان، زنان و اطفال معصوم شهر کابل مردانه جان دادند آنها با ریختاندن خون خویش تاریخ کشور را ورق زدند، سراسر کشور با تعقیب نمودن راه آنان قیام مسلحانه را شدت بخشیدند، قیام و مبارزه خونین ملت افغان تا اخراج آخرین عسکر روس و سقوط رژیم کمونست در کشور ادامه یافت.

با سپری شدن سرمای زمستان ۱۳۵۸ش قیامهای مسلحانه مردمی که با کودتای کمونستی آغاز شده بود شدت گرفت سلسله هجرت و جهاد تشدید شد، در سراسر کشور از ننگرهار تا هرات و از بدخشان تا قندهار همه با یک صدا و یک هدف وارد میدان مبارزه و جهاد علیه امپریالیزم شرق و حامیان خلق و پرچم گردیدند.

حماسه های جنگی مردم افغان علیه قوای متجاوز روس فرصت مناسب برای انتقام گیری امپریالیزم غرب را میسر ساخت، امریکا، انگلیس و سایر کشورهای استعماری بنام حمایت داعیه افغان وارد عمل گردیدند، تمام کشور های اسلامی و ملل آزاد نیز در مقابل استعمار سرخ دوشادوش ملت افغان استادند، بدین قسم قضیه افغانستان به یک مشکل داغ بین المللی مبدل گردید.

بلاک ضد کمونستی تصمیم گرفت افغانستان را به کوره آتشین و سوزان برای روسها مبدل سازد، تا روسها در آن برای مدتهای طولانی بسوزند و هرگز جرئت پیشروی را بطرف آبهای گرم ننمایند. به همین

جهت به افغانان که در گرماگرم احساسات ضد روسی قرار گرفته بودند مفکوره تخریب بنیاد های اساسی کشور شانرا توصیه و تلقین میکردند.

روی همین پالیسی استعماری افغانستان به یک کشور ویرانه مبدل گشت که نه تنها روسها در آن تاب مقاومت را نیاورده بلکه این کوره داغ و آتشین سالیان متمادی خود افغانان را که با روحیه تخریب و جنگ عادت کرده بودند نیز بسوزانید.

با شدت جنگهای چریکی بمباردمانهای روسی نیز بالای دهات ، قراء و قصبات افزایش میافت، بدین قسم مردم بیدفاع مجبور گردیده به پاکستان و ایران پناهنده میشدند، از همه بیشتر پاکستان فشار بزرگ آواره گان افغان را متحمل میگردید، افزایش روز افزون مهاجرین در پاکستان و ایران حمایت داعیه ملت افغان را جهانی ساخت.

سازمان سیا امریکا از طریق شبکه نظامی پاکستان مستقیما در تمویل نظامی و اقتصادی مجاهدین افغان نقش ایفاء مینمود، درین بازی سیاسی ملت افغان بحیث وسیله سوخت در مقابل دفاع مصالح کشورهای ضد روسی قرار داده شد و پاکستان توانست موفقانه نقش وسیط را بین مجاهدین و منابع تمویل کننده بازی نماید و بدین قسم از خطرات احتمالی آینده محفوظ مانده از همه بیشتر منفعت سیاسی، نظامی و اقتصادی را تصاحب نمود.

جهاد ملت افغان علیه متجاوزین سرخ به شدت ادامه داشت، دستگاه نظامی پاکستان حیثیت پدر کلان را در قبال قضیه افغانستان بخود

داده بود که با دادن توصیه ها و اوامر سیاسی و نظامی در فعالیتهای رهبران جهاد نقش مستقیم ایفاء مینمود.

در جریان سالهای ۱۹۸۲-۱۹۸۸م روسها حملات شدید خود را علیه اهالی مناطق متعدد شدت بخشیده بودند، شهر پشاور بحیث پایگاه عمده مجاهدین و مهاجرین افغان مبدل شده بود.

در سطح داخلی رژیم کمونست و روسها به مشکلات روز افزون مواجه شدند، کمونستان افغانی عملا در حصار قوای متجاوز اسیر گردیده بودند، روسها دیگر اربابان آنها بودند، در هر وزارت و شعبات ملکی و نظامی به دهها کارمند روسی بنام مشاور و کار فرما اشتغال داشتند، افغانان کمونست با شرمندگی وجدانی تحت اسارت روسها فعالیت میکردند، تداوم این وضعیت باعث تاثر و برانگیختن احساسات درونی افراد غیور میگردید، لذا دسته دسته از ادارات رژیم فرار کرده به صفوف ملت و یا به کشور های خارجی رو می آوردند.

ملت افغان به سرعت اکثر دهات را از سلطه روسها و رژیم تحت الحمایه روس آزاد ساختند مراکز ولایات و عده از ولسوالیها که در اختیار روسها بود شکل مرکز نظامی را بخود گرفته بود که با مردم رابطه نداشت و کارکنان آن قادر نبودند از محوطه آن خارج شوند.

اکمالات قوای روسی در ابتداء از راههای زمینی و هوایی صورت میگرفت ولی دیری نگذشت که مجاهدین بر شاهراههای مهم کشور تسلط یافتند و باکمین گیریها در نقاط متعدد در راه اکمالات دشمن موانع ایجاد میکردند برای اکمالات عادی نیز روسها مجبور بودند به

کمک صدها تانگ و طیارات چند لاری از مواد را به نقطه دیگر کشور انتقال نمایند.

روسها آخرین نیرنگ و مانورهای نظامی و سیاسی خود را بکار بستند، ولی نتوانستند مقاومت مردمی ملت افغان را که حمایت روز افزون جامعه بین المللی را با خود داشت از مسیر آن منحرف نمایند.

تمام مساعی روسها جهت اشغال و تصرف افغانستان در نتیجه مبارزه شدید مسلحانه افغانها به ناکامی انجامید و درک نمودند که تصرف افغانستان جزء خیال و تصور سرابی اربابان روسی بوده که قوای روسی هرگز قادر نخواهند بود آنرا در عمل پیاده نمایند.

در نتیجه تجاوز قوای روسی حدود ۶ ملیون افغان به کشور های همسایه و سایر کشورهای جهان آواره گردیدند، این فشار بزرگ سیاسی و منبع مهم تبلیغاتی بود که به سطح ملی و بین المللی علیه کمونیزم روسی شاهد زنده جنایت بشری تلقی میگردید.

در ۱۴ ثور ۱۳۶۵ش ۱۹۸۶م نجیب الله رئـیس خاد را بحیث منشی عمومی و رئـیس کمیته مرکزی حزب بعوض ببرک کارمل منصوب نمودند، بعدا در ۲۹ عقرب ۱۳۶۵ش مطابق نومبر ۱۹۸۶ببرک کارمل را از ریاست جمهوری برکنار نموده و بعوض او نجیب الله را بحیث رئـیس جمهور برگزیدند، کارمل را به روسیه انتقال داده بنام مریض روانی محبوس نمودند.

تا اواخر سال ۱۳۶۵ش قوای روسی مورال جنگی و معنویات خود را در افغانستان از دست داده بود، روسیه به مشکلات شدید اقتصادی و

سیاسی گیر مانده بود و قدرت تمویل برنامه های استعماری خود را در افغانستان از دست میداد، روزنه امید نیز به روسها باقی نمانده بود که بتوانند افغانستان را تحت تسلط خویش در آورند، لذا فیصله کردند قوای خویش را از افغانستان خارج سازند.

با تجاوز قوای روسی سازمان ملل متحد،مساعی جدی را برای خروج قوای روسی بکار انداخته بود که بالآخره در ششمین دور مذاکرات در ژینوا در ۲۵ حمل ۱۳۶۷ش مطابق به ۱۴ اپریل ۱۹۸۸م بین پاکستان و رژیم کابل در حضور و نظارت نمایده گان اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا توافقنامه خروج آبرومندانه قوای متجاوز روسی به امضاء رسید که بنام توافقنامه ژینوا معروف شد. نقطه بارز توافقنامه خروج قوای روسی در ظرف ۹ ماه آینده بود که از ۲۵ ثور ۱۳۶۷ش الی ۲۶ دلو۱۳۶۷ش مطابق ۱۵ می ۱۹۸۸ الی ۱۵ فبروری ۱۹۸۹ تکمیل می گردید.

روسها در افغانستان شکست خوردند و به هدف که آمده بودند نتوانستند آنرا تحقق بخشند همه برنامه های شان ناکام گردیده با رسوایی جهانی از افغانستان فرار نمودند ولی امضاء توافقنامه ژینوا شرایط خروج آبرومندانه قطعات روسی را فراهم ساخت.

بعد از خروج قوای روسی همه معتقد بودند که رژیم کمونست روسی در افغانستان در مقابل قیام سراسری ملت تاب نیاورده و بزودی سقوط خواهد نمود، ولی اختلافات سیاسی و نظامی گروههای جهادی، کمکهای فراوان نظامی و اقتصادی روسها با رژیم

کابل و توطیه های استعمازی کشورهای منطقه و جهان باعث تداوم رژیم کمونستی در افغانستان شد.

با وجود اینکه قوای روسی از افغانستان خارج گردید ولی مداخلات روسها کما کان در افغانستان ادامه یافت، رژیم کابل را صدها مشاور نظامی و سیاسی روسی همکاری می کردند، علاوه از آن سیل ارسال اسلحه و مهمات نظامی روسی به افغانستان چندین برابر افزایش یافت.

در ۱۵ حوت ۱۳۶۸ش شهنواز تنی وزیر دفاع کودتای ناکام را علیه نجیب الله براه انداخت که باعث افزایش نفاق و اختلافات داخلی بین گروهها کمونست خلق و پرچم گردید، و نقش اردو را در جریانات کشور نهایت تضعیف نموده رژیم مجبور شد، به ملیشه های قومی از همه بیشتر اتکاء نماید.

در ۲۳جدی ۱۳۷۰ش قیام ملیشه های شمال علیه رژیم نجیب الله آغاز یافت، که ببرک کارمل مخفیانه در آن نقش کلیدی ایفاء نمود، قیام مذکور به ائتلاف شمال شهرت یافت و به یک حرکت وسیع قومی، لسانی و سمتی مبدل گردید، عده از قومندانان گروههای جهادی نیز با این حرکت هماهنگ و متحد گردید که خواهان برکناری نجیب الله رئیس رژیم کمونست بودند.

نجیب الله از خاموشی قیام عاجز گردید و بالآخره در نتیجه کودتای ائتلاف شمال در ۲۵حمل ۱۳۷۱ش مجبور گردید از قصر جمهوری به دفتر سازمان ملل متحد در کابل پناهنده گردد و بدین قسم

ائتلاف شمال قدرت سیاسی و نظامی را در کابل بدست آورد، که احمدشاه مسعود در آن نقش کلیدی ایفاء می نمود. حکمتیار رهبر حزب اسلامی ازین تحول نگران شده علیه آن اعلام مخالفت نمود و در نتیجه کشمکشهای داخلی آغاز یافت و جنگهای داخلی در کشور رونق گرفت.

حاکمیت تنظیمهای جهادی

۸ ثور ۱۳۷۱هـ ش ۲۸ اپریل ۱۹۹۲م

باقیام ملیشه ها رژیم نجیب الله قدرت مدافعوی خود را از دست داد درین وقت به وساطت سازمان ملل متحد مساعی جدی بکار انداخته شد تا اداره موقت و قابل قبول برای همه اطراف درگیر قدرت را بدست گیرد، ولی کودتای ائتلاف شمال مساعی مذکور را سبوتاژ کرده رژیم نجیب الله عملا سقوط نمود و در کابل خلای سیاسی ایجاد شد.

در ۳ ثور ۱۳۷۱ش رهبران گروههای جهادی در پشاور موافقه را به امضاء رسانیدند که به اساس آن صبغت الله مجددی برای مدت دوماه بحیث رئیس جمهور تعین گردید تا قدرت را از رژیم سقوط کرده کمونستی به مجاهدین انتقال دهد.

معاهده پشاور در حالی امضاء گردید که حکمتیار برای اداره افراد خود در حومه های کابل قرار داشت، او سعی داشت کابل را متصرف گردد، معاهده مذکور برخلاف طرح و جریان مساعی سازمان ملل متحد به امضاء رسانیده شد و تغیر سریع احداث مسیر طبعی جریانات را منحرف ساخته طرح ملل متحد عملا سبوتاژ گردید.

بتاریخ ۸ ثور ۱۳۷۱ش کاروان مجددی به کابل رسید، در ۹ ثور نواز شریف صدر اعظم پاکستان به همراهی ترکی الفیصل رئیس استخبارات سعودی و حامد الغابد سرمنشی کنفرانس اسلامی به کابل رسیدند، بعد از بازدید با مجددی چک حاوی ۲۵۰ ملیون کلدار را به

وی تقدیم داشت، این اولین کمک رسمی حکومت پاکستان به حکومت نو بنیاد مجاهدین بود.

بعد از سپری شدن یکماه اختلافات میان مجددی و ربانی زبانه کشید، مجددی علنا از شخص ربانی و عدم همکاری وزیر دفاع احمدشاه مسعود گلایه مینمود و قوتهای نظامی حکمتیار و احمدشاه مسعود در اطراف کابل در مقابل همدیگر قرار گرفتند، که هریک سعی میکرد طرف مقابل را از صحنه قدرت زایل نماید.

عودت مهاجرین نیز به وطن آغاز گردید، در حالیکه به دهها افراد در نتیجه جنگهای حکمتیار و مسعود فرار مینمودند، مهاجرین آواره از پاکستان و ایران رو به سوی کشور ویرانه خود نموده به مناطق خویش در اطراف کشور میشتافتند و این در حالی بود که خانه و کاشانه مردم در نتیجه تجاوز قوای روسی ویران گردیده، سرکها، کانالها، زمینهای زراعتی و مسکونی همه تخریب گردیده و به صدها ماینهای مختلف النوع در آنها مفروش گردیده بود.

رئیس جمهور دوماهه نتوانست هیچ کار برای بهبود اوضاع در کشور انجام دهد، سایر رهبران نیز که مراقب اوضاع بودند و عملا قدرت نظامی و سیاسی در اختیار داشتند، کدام ابتکار را برای اصلاح امور در پیش نگرفتند و این در حالی بود که مسعود و حکمتیار برای تقویه پایه های نظامی خویش به یک جنگ طویل آمادگی میگرفتند.

در جوزا ۱۳۷۱ش در غرب کابل بین حامیان سیاف و حزب وحدت اهل تشیع جنگهای شدید آغاز گردید و مسلسل ادامه یافت، در مناطق

مذکور به مال و نوامیس مردم تجاوزات نامردانه صورت گرفت، به صدها افراد به نام پشتون و هزاره مورد تجاوز قرار گرفته قتل عام شدند، سینه های زنها بریده شد، و به دهها افراد زنده میخکوب گردیدند، طبق شهادت شاهدان عینی گروههای جنگی ریکارد جنایت ضد بشری را درین مناطق مرتکب گردیدند.

در جنوب کابل جنگ میان نیروهای مسعود و حکمتیار به شدت ادامه داشت، با وجود مساعی صلح جویانه داخلی و خارجی طرفین به آن وقعی نمی گذاشتند، بدین قسم گروههای جنگی کشور را در بحران عمیق نظامی و سیاسی فرو برده بودند.

پاکستان، سعودی عرب، ایران و سازمان ملل متحد ظاهرا سعی میکردند گروههای جنگی را به آتش بس و صلح تشویق نمایند ولی صداهای صلح و آشتی بگوشها اثری نداشت، هریک طرف مقابل را متجاوز قلمداد نموده و خود را حق بجانب جلوه میداد، درهمین گیرودار نظامی و سیاسی ریاست دوماهه مجددی که برای انتقال قدرت تعین گردیده بود به پایان رسید، مجددی رسما از قدرت استعفی نمود، که شاید در تاریخ کشور اولین کسی باشد که قدرت را با تکمیل میعاد آن به شکل مسالمت آمیز تسلیم داده است.

در ۸ سرطان ۱۳۷۱ش برهان الدین ربانی طبق معاهده پشاور برای مدت چهار ماه بحیث رئـیس جمهور برگزیده شد، با تعین او حکومت مقتدر تشکیل گردید که در کنار تنظیم خود حمایت تمام تنظیمهای جهادی و بقایای رژیم کمونستی را باخود داشت، در حالیکه مجددی

فاقد نیرو نظامی به کابل اعزام شده بود، او میتوانستند در راه بهبود امور گام بردارد و اقدامات مفید و مثمری انجام دهد.

ربانی از موقف قوی و حمایه بیشتر سیاسی و نظامی بهره مند بود، بجزء مخالفت حکمتیار موافقه همه تنظیمهای جهادی را با خود داشت، او میتوانست نقش مهم در امحاء بحران در کشور ایفاء نماید، ولی با کسب قدرت او هیچ نوع ابتکار مفید بکار نینداخت و برعکس با اقدامات عجولانه و انحصار گرایانه خود کشور را در عمق بحرانهای نظامی و سیاسی فروبرد. و جنگهای قدرت بین مسعود و خکمتیار طوفانی را در کابل برپا داشت.

بتاریخ ۸ عقرب ۱۳۷۱ش میعاد حکومت چار ماه ربانی طبق معاهده پشاور به پایان رسید، طبق معاهده مذکور درین مدت باید شوری منتخب ملی تشکیل میگردید و زعامت آینده کشور را تعین می نمود و میعاد حکومت ربانی هیچگاه قابل تمدید نبود ولی برخلاف آن او مدت مذکور را تمدید نمود.

ربانی در پی انعقاد شورای انتصابی گردید و شورای مذکور را بنام شورای حل و عقد مسمی ساختند، در ۸ جدی ۱۳۷۱ش شورای مذکور در حالی تشکیل جلسه داد که شهر کابل مورد حملات شدید راکتی قوتهای حکمتیار قرار داشت، ربانی یگانه کاندید شورای بود، لذا برای مدت دوسال آینده بحیث رئیس جمهور برگزیده شد.

مسعود جنگ شدید را علیه قوتهای حکمتیار آغاز کرد، در زمستان سرد ۱۳۷۱ش جنگهای شدید در جنوب و شرق کابل در گرفت که

باعث تلفات شدید جانی و مالی اهالی کابل شد، در حالیکه برف روی زمین را پوشانیده بود، مرمیهای آتشین حکمتیار و مسعود بالای شهروندان کابل مبادله میگردید، در جنگهای مذکور طرفین کدام موفقیت نظامی بدست آورده نتوانستند.

اواخر سال ۱۳۷۱ش آغاز سال ۱۹۹۳م در حالیکه جنگهای شدید در حومه های کابل بین طرفین ادامه داشت، به مساعی حکومت پاکستان رهبران جهادی در اسلام آباد دعوت گردیده مذاکرات صلح را آغاز نمودند.

بعد از یک هفته بحث و مشاجره در ۱۶ حوت ۱۳۷۱ش مطابق ۷ مارچ ۱۹۹۳م رهبران جهادی بالای متن معاهده امضاء نمودند که به لسان انگلیسی آماده گردیده بود، و بنام معاهده اسلام آباد شهرت یافت، در نتیجه آن ربانی بحیث رئیس جمهور و حکمتیار بحیث صدر اعظم برای مدت ۱۸ ماه تعین گردیدند. ولی موافقه مذکور عملی نگردید و جنگهای قدرت کماکان ادامه یافت.

در آغاز سال ۱۹۹۴م اواخر سال ۱۳۷۲ اوضاع سیاسی و نظامی سراسر کشور نهایت وخیم گردیده بود، جنگهای متفرق در اکثر مناطق کشور بین گروههای مسلح جریان داشت.

در ۱۱ جدی ۱۳۷۲ش اول جنوری ۱۹۹۴م طرح تشکیل شورای ائتلافی بین حکمتیار، دوستم، مزاری و مجددی اعلام شد شورای مذکور را بنام شورای عالی هماهنگی نامگذاری کردند، متعاقب آن حملات مشترک دوستم و حکمتیار بالای شهر کابل علیه قوتهای

احمدشاه مسعود آغاز گردید، و بدین قسم جنگ یکبار دیگر بین اطراف درگیر تشدید شد.

در شرایط حساس و بحرانی که یکی بر قدرت چنگزده بود، دیگری برای سقوط او کمر بسته بود، جنگهای پراگنده در سراسر کشور بین حامیان طرفین رخ میداد و کشور را هرج و مرج و قومندان سالاری فرا گرفته بود، توزیع بوجیهای پول بی پشتوانه افغانی وسیله عمده بود که برای جلب حمایت قومندانان و تشویق آنها به جنگ بکار گرفته میشد، مردم بیچاره محلی در آتش جنگهای داخلی قوتهای درگیر رنج دیده میسوختند.

تورم پولی گراف صعودی خود را میپیمود، قیم اجناس روز بروز صعود مینمود، بد امنیتی، بی روزگاری با ایجاد پاتکهای افراد مسلح در عرض راهها، چور و چپاول اموال ملی و تجارتی خبرهای عادی همه روز و همه جا گردیده بود.

گروههای مسلح که قبلا بحیث بهترین سپاهیان راه آزادی برای دفاع وطن مبارزه میکردند، به تفنگداران بی فرهنگ و رهزنان حرفه مبدل شده بودند، کرامت و حرمت انسانی برای آنان مطرح بحث نبود، آنها آزادانه عمل میکردند و رهبران جنگی کمتر قادر بودند آنها را اداره و کنترول نمایند.

جنگهای تنظیمی سراسر اوضاع کشور را متشنج ساخته بود، قتل، چپاول و غارتگری تفنگداران بالای مردم سنگینی مینمود، افغانان از گرسنگی، بی روزگاری و بی بندوباری به ستوه آمده بودند، سرمایه های

ملی و شخصی مردم غارت میگردید، در خارج از کشور به صدها مهاجر آواره در گرمیهای سوزان پاکستان و ایران جان میدادند، طفلکان یتیم، و زنان بی سرپرست در کشورهای همسایه و داخل کشور دست به گدایی زده تا لقمه نان بدست آورند، ولی جنگ افروزان سرمست باده قدرت آخرین تلاشهای خود را برای امحاء یکدیگر بکار میبردند و حاضر نبودند بخاطر اهداف علیای ملت از غرور و خود خواهی تنازل نمایند.

فساد اجتماعی و اخلاقی رونق میگرفت، قشر مظلوم و درد دیده هر لحظه منتظر منجی بود تا آنها را از گودال نابودی و بدبختی نجات بخشد، فساد اخلاقی و جنسی، چپاول و غارتگری، لواطت و فهشاء، تجاوز برحریم، اموال و نوامیس مردم شغل عادی تفنگداران محسوب میگردید. اوضاع ایجاد شده در سراسر کشور ملت را در تنگنای شدید قرار داده بود.

درحالیکه جنگهای تنظیمی سراسر کشور را به مصیبت فراگیر کشانیده بود، سیستم اداری، تعلیمی، تربیوی، برنامه های اقتصادی، پروگرامهای انکشافی و تعمیراتی همه از کشور ویرانه افغان رخت بسته بود، مردم در بدترین حالت اجتماعی با رنج و افسردگی به امید دمیدن طلوع فجر چشم دوخته بودند.

تبارز طالبان

در وقت که مصایب ملی فراگیر شده بود، از گوشه جنوب غرب کشور صدای مقدس و شعار عالی داشت بلند گردیده به سرعت در بین مردم نفوذ مینمود، در اوایل سال ۱۳۷۳ش عده از طالبان افغانی که در مدارس خصوصی برخی کتب مذهبی را فراگرفته بودند، گرد هم آمده، از مصایب جاری کشور شکوه نمودند، شکوه های مذکور بالآخره تشکل گروپ چریکی مسلحانه را بخود گرفت.

در سرطان سال ۱۳۷۳ش مطابق جولای ۱۹۹۴م کاروان تجارتی پاکستان براه قندهار عازم آسیای میانه بود، نصیرالله بابر وزیر داخله پاکستان در مورد آن با برخی قومندانان منطقه به توافق رسیده بود، ولی کاروان مذکور در قندهار متوقف گردید، آنها خواهان حق العبور بیشتر از کاروان بودند، گروپ مسلح طالبان توانستند آنرا بدون خساره از قید تفنگداران رهائی بخشیده نجات دهند.

در سرطان ۱۳۷۳ش طالبان ولسوالی میوند، پنجوائی و دند را تصرف نمودند، متواصل آن سپین بولدک را تصرف شدند، بعدا بدون اینکه وارد شهر گردند از عقب میدان هوایی قندهار را تصرف نمودند، بعدا شهر قندهار را تصرف نمودند.

با تسلط طالبان بر قندهار نظم و امنیت بر آن حاکم ساخته شد، چپاول و غارتگری، تجاوز بر اموال و نوامیس مردم بکلی محوه گردید، طالبان حیات آبرومندانه را برای مردم به ارمغان آوردند، آنها برنامه منظم نظامی را روی دست داشتند و به اساس آن پایه های قدرت

خویش را در قندهار مستحکم ساخته در پی تعقیب قومندانان فراری و شکست خورده گردیدند.

طالبان با شعار مقدس تنفیذ شریعت اسلامی و امحاء فساد با هویت مجهول و ناشناخته وارد میدان مسابقات نظامی کشور گردیدند و به سرعت توانستند مخالفین خود را مغلوب ساخته، پایه های قدرت خویش را به صوب ولایات هلمند و زابل کشانیدند.

آنها با قدرت حیرت آور به پیش میرفتند، بعد از تصرف مناطق، به خلع سلاح عمومی میپرداختند، اطلاعات دقیق از قومندانان مسلح را در اختیار داشتند، به کمک مردم محل آنها را شناسایی نموده و به سرعت اسلحه و مهمات را از مردم جمع آوری میکردند.

فشار و مظالم قومندان سالاری بالای مردم، عامل عمده بود که در نشر و توسعه تبلیغات به نفع طالبان در جریان افتیده بود، شعار (امحاء ظلم و نفاذ شریعت) در کنار نقش روحانیت، علماء و طلاب مذهبی در جامعه افغانی از عوامل عمده توسعه و تکامل روز افزون طالبان محسوب میگردید.

طالبان به سرعت در جنوب کشور نیرو گرفتند، تا زمستان ۱۳۷۴ش به یک قوت قابل ملاحظه نظامی در ولایات قندهار و هلمند مبدل شده بودند، از غرب تا حدود فراه رسیده بودند و از شرق در حدود غزنی بودند، سلسله فرار و تسلیمی قومندانان مسلح در مناطق مذکور به نفع طالبان جریان داشت.

اواخر جدی ۱۳۷۳ش مطابق جنوری ۱۹۹۵م طالبان از غزنی گذشته به میدان شهر نزدیک گردیدند، درین منطقه قوتهای نظامی حکمتیار مستقر بودند، او بقوتهای خود دستور داد تا راه کابل را بروی طالبان گشوده و عقب نیشنی نمایند، بدین قسم طالبان با قوتهای احمدشاه مسعود در میدان شهر مواجه گردیدند.

برخورد نظامی بین قوتهای مسعود و طالبان در تنگی میدان رخ نداد، طالبان در ۲۵ دلو ۱۳۷۳ش از میدان شهر بطرف ولایت لوگر سرازیر شدند، حکمتیار اکثر وسایل نظامی خود را در ولایت لوگر و چهاراسیاب ترک نموده بطرف سروبی و لغمان عقب نشست. و طالبان همه مناطق مذکور را بدون جنگ متصرف شدند.

در غرب کابل قوتهای نظامی حزب وحدت مربوط عبدالعلی مزاری قرار داشتند، مزاری که متحد حکمتیار بود اعلام نمود که فرار نخواهد کرد و سعی مینماید از راه مفاهمه و صلح با طالبان پیش آمد نماید، در حالیکه هنوز هم مذاکرات بین مسعود و طالبان جریان داشت، عبدالعلی مزاری ضمن یک توافق سری با طالبان بموافقه رسید.

طالبان به سرعت قوتهای مزاری را خلع سلاح نموده و او را دستگیر نمودند بعدا اعلام گردید که مزاری در غزنی بقتل رسیده است.

بعدا طالبان با قوتهای مسعود درگیر شده جنگهای پراگنده در خطوط اولی جبهه آغاز شد، در ۲۸ حوت ۱۳۷۳ش مطابق ۱۹ مارچ ۱۹۹۵م مسعود بالای طالبان هجوم آورده توانست چهاراسیاب را الی حدود ولسوالی محمدآغه لوگر متصرف گردد.

طالبان در منطقه سفیدسنگ لوگر و تنگی میدانشهر خط دفاعی مستحکم را ایجاد نمودند و توانستند در مقابل حملات متواتر قوتهای مسعود بخوبی دفاع نمایند.

در خزان ۱۳۷۴ش ۱۹۹۵م طالبان خط دفاعی مسعود را شکستانده دوباره چهاراسیاب را تصرف نمودند، ولی از آن پیشروی ننموده خط مستحکم نظامی را در حدود ولسوالی مذکور برپا ساختند.

در سنبله ۱۳۷۴ش اگست ۱۹۹۵م طالبان یک پروند طیاره بابری روسی را در قندهار مجبور به فرود آمدن کردند. طیاره مملو از وسایط نظامی روسی بود که از روسیه جهت امداد رژیم ربانی روانه گردیده بود، طالبان طیاره را به شمول ۷ نفر پیلوت و سرنشینان آن به اسارت گرفته آنرا دلیل واضح بر تداوم مداخلات روسها در کشور وانمود کردند و ابراز نمودند تا آنوقت طیاره و پیلوتها را در اسارت خواهند داشت که روسها تعهد نمایند از مداخله در امور داخلی افغانستان اجتناب مینمایند و معلومات مفصل در باره تمام مفقودین افغانی ارایه دهند که توسط قوای روسی در افغانستان دستگیر گردیده و تا هنوز از مرگ و زندگی آنان اطلاعی بدست نیامده است.

جریان مذکور بگو مگوهای زیادی را در محافل سیاسی ایجاد کرده بود، در سنبله ۱۳۷۵ش اگست ۱۹۹۶م ارگانهای خبری خبردادند که طیاره مذکور با تمام سرنشینان آن از میدان هوایی قندهار موفق به فرار گردیده است. بدین قسم درامه طیاره روسی که مدت یکسال فضای

سیاسی کشور را مکدر کرده بود بدون کدام امتیاز علنی موفق به فرار از کشور گردید.

در اواخر تابستان ۱۳۷۴ش اسماعیل خان والی هرات حملات شدید را به صوب قندهار علیه طالبان آغاز نمود، او به سرعت به طرف قندهار به پیش رفته، ولایات فراه و هلمند را متصرف گردید. ولی در یک شب موازنه قدرت تغیر خورده و طالبان قوتهای اسماعیل خان را بطرف غرب به عقب راندند.

طالبان به سرعت پیشروی نموده تا ولایت فراه همه را تصرف نمودند، در ۱۰ سنبله ۱۳۷۴ش در نتیجه درگیری خونین میدان هوایی شیندند را متصرف شدند، به تعقیب آن در ۱۳ قوس ۱۳۷۴ش مطابق ۵ دسمبر ۱۹۹۵ در ولسوالی ادرسکن هرات قوتهای اسماعیل خان را شکست دادند، بعدا اسماعیل خان فرار نمود، و طالبان داخل شهر هرات گردیدند.

در اوایل حمل ۱۳۷۵ش طالبان عده از علماء مذهبی کشور را در قندهار دعوت نمودند، در نتیجه آن در ۱۴ حمل ۱۳۷۵ش مطابق اپریل ۱۹۹۶م جلسه از علماء در شهر قندهار دایر گردید که در نتیجه آن ملا محمد عمرآخند به جلسه معرفی گردیده بحیث امیر المومنین تعین گردید.

بتاریخ ۶سرطان ۱۳۷۵ش مطابق ۲۶جون ۱۹۹۶م حکمتیار با اداره ربانی به موافقه رسیده به حیث صدر اعظم وارد کابل شد. بعدا طالبان همه مراکز حکمتیار را در ولایات پکتیا و پکتیکا متصرف شدند و در

اسد ۱۳۷۵ ش غند فتح جاجی یکی از مراکز عمده نظامی حکمتیار را نیز متصرف گردیدند.

در اسد ۱۳۷۵ ش قومندانان ننگرهار روبه فرار نهادند و طالبان از راه حصارک داخل شهر جلال آباد گردیده آنرا متصرف شدند، بعدا از راه جگدلک و جلال آباد علیه سروبی آخرین مرکز حکمتیار حمله نموده آنرا متصرف شدند.

در شب ۵ سنبله ۱۳۷۵ش مطابق ۲۷ اگست ۱۹۹۶م طالبان قوتهای مسعود را شکست داده و شهر کابل را تضرف نمودند، با تصرف طالبان برشهر کابل قوتهای مشترک ربانی، حکمتیار و سیاف به شمال کشور فرار نمودند، بدین قسم حکومت اسلامی ربانی که در ۸ سرطان ۱۳۷۱ش به قدرت رسیده بود، بعد از چهار سال و سه ماه از بین رفته بعوض آن امارت اسلامی طالبان با آرم و شعار جدید و اهداف متغایر به قدرت رسید.

امـــارت اســـــلامی

در شب پنجم سنبله ۱۳۷۵ش مطابق ۲۷ سپتمبر ۱۹۹۶م طالبان از نواحی جنوبی و شرقی بالای کابل حمله نموده بعد از درگیری شدید داخل شهر کابل شدند، قوتهای مسعود بصوب شمال عقب نشستند، ربانی با وجود فرار از کابل اعلام نمود که رئـیس جمهور برحال بوده و حاضر نیست از قدرت استعفی بدهد.

طالبان متوجه امور نظامی شده قوتهای خود را جهت تعقیب مخالفین به طرف شمال سوق نمودند، آنها قوتهای مسعود را الی حدود سالنگ تعقیب نموده میدان هوایی بگرام، چاریکار و جبل السراج را به سرعت تصرف نمودند.

طالبان نجیب الله آخرین رئـیس جمهور رژیم کمونستی را (که بعد از فروپاشی رژیم کمونستی در دفتر سازمان ملل متحد محبوس بود) به قتل رسانیدند، بعدا جسد او و برادرش را مدت یکهفته در چوک آریانا کابل برای نمایش عموم معلق نمودند.

بعد از تصرف کابل بدست طالبان جنرال نصیرالله بابر وزیر داخله وقت پاکستان، مساعی شدید دبلوماسی را جهت وساطت بین طالبان و جنرال دوستم براه انداخت، ولی مساعی او بکدام نتیجه نرسید.

طالبان قوانین جدید را در کشور رایج ساختند، تمام مکاتب ابتدایی و ثانوی نسوان را مسدود نمودند، بر خارج شدن زنان از خانه پابندی شدید وضع نمودند، همه طبقه اناث از حق تعلیم، کار و کسب ممنوع گردیدند، برای زنان برقع محلی و برای مردان عمامه و گذاشتن ریش

دراز بحیث ینفورم جبری اعلام گردید، تراشیدن و اصلاح ریش برای عموم مردم افغانستان ممنوع شد، پوشیدن پطلون، سرلوچ بودن و موی گذاشتن سر مردان تقلید کفار و خلاف شریعت اسلامی خوانده شد، دکانداران و عابرین همه مجبور بودند، تمام امور خود را ترک نموده در اوقات نمازهای پنجگانه برای نماز جماعت بسوی مساجد بشتابند.

تلویزون، سینما و هر نوع موسیقی وسایل شیطانی خوانده شده بکلی ممنوع گردید، بر هرنوع کستهای بصری و سمعی پاپندی شدید وضع شد. گرفتن تصاویر و نقاشی خلاف شریعت اسلامی خوانده شده منع گردید، علماء و خطباء مساجد مکلف شدند، در خطبه های جمعه و عیدین ملا محمد عمر را بحیث عالی قدر امیرالمومنین یاد نموده برای او دعای خیر نمایند. طالبان یکایک این دستورات خود را به شدت عملی میکردند و متخلفین به جزای سنگین محکوم می گردیدند.

بعد از مدتی طالبان شوری موقت سرپرست را تشکیل نمودند که مکلف به اداره کشور بود، در راس آن ملامحمد ربانی را بحیث رئـیس شوری سرپرست برگزیدند، ولی تسلط آنانرا هیچ کشور به رسمیت نشناخت، سازمان ملل و برخی از کشور های جهان مراوده سیاسی خود را با رژیم ربانی کمافی السابق در حالی دوام میدادند که او عملا از قدرت خلع گردیده بود، سازمان کنفرانس اسلامی نمایندگی افغانستان را بحالت تعلیق در آورده بود.

در اوایل میزان ۱۳۷۵ش قوتهای مسعود حملات متقابل را علیه طالبان آغاز نمودند، جنگ شدید در شمالی مشتعل گردید، درین جنگ

به صدهای اهالی بیدفاع شمالی بقتل رسیدند و مسعود اکثر مناطق شمالی را الی میدان هوایی بگرام دوباره متصرف گردید.

در جدی ۱۳۷۵ش طالبان حملات خود را علیه قوتهای مسعود در شمالی آغاز نمودند و توانستند الی دهنه سالنگ به پیش بروند، قوتهای مسعود بصوب پنجشیر فرار نمودند، جنگهای مذکور به صدها فامیل شمالی را آواره نموده، عده به ولایات شمالی و عده دیگر به شهر کابل سرازیر شدند.

بتاریخ ۲۹ ثور ۱۳۷۶ مطابق ۱۹ می ۱۹۹۷م جنرال عبدالملک پهلوان یکی از قومندانان بارز جنرال دوستم در ولایت فاریاب با طالبان پیوست، او قومندان اسماعیل خان والی قبلی هرات را که در منطقه او با افراد جنگی خود بسر میبرد دستگیر نموده به طالبان تسلیم کرد، که به قندهار انتقال داده محبوس نمودند. (در ۵ حمل ۱۳۷۹ش ۲۵ مارچ ۲۰۰۰ اسماعیل خان از محبس قندهار فرار نموده به ایران پناهنده گردید).

جنرال ملک هماهنگ با قوتهای طالبان علیه جنرال دوستم متحد قبلی خود مصروف پیکار گردیده و به سرعت ولایات بادغیس و فاریاب را متصرف شده به طرف ولایت جوزجان به پیشرفتند.

در ۳ جوزا ۱۳۷۶ش مطابق ۲۴ می ۱۹۹۷م شورشیان شهر مزارشریف را بعد از تصرف شبرغان مرکز ولایت جوزجان اشغال نمودند و جنرال دوستم به ترکیه فرار نمود. اداره جنگ بدست جنرال ملک بود

او خود را رهبر جدید جنبش ملی خوانده و دوستم را از زعامت خلع نمود.

با این تغیر غیر منتظره همسایه گان شمالی افغانستان به شمول روسیه نهایت نگران شدند، پاکستان، و کشورهای عربی آنرا گامی مثبت در روند جریانات کشور خواندند، در ۴ جوزا همان سال پاکستان اولین کشور بود که اداره طالبان را به رسمیت شناخت، به تعقیب آن عربستان سعودی و امارات متحده عربی نیز امارت طالبان را برسمیت شناختند.

ائتلاف ملک با طالبان دیر نپائید، بعد از سه روز در ۷ جوزا قوتهای حزب وحدت در شهر مزار شریف علیه طالبان جنگ را آغاز نمودند، هماهنگ با آن قوتهای ملک نیز علیه طالبان قرار گرفتند، جنگ شدید در ولایات بلخ، جوزجان، فاریاب و سایر مناطق در یکروز علیه طالبان مشتعل گردید، بعدا طالبان عقب نشینی خود از مناطق مذکور و خیانت ملک را تائید نمودند.

در اوایل سنبله ۱۳۷۶ش مطابق سپتمبر ۱۹۹۷م طالبان حملات وسیع را از طرف ولایات قندوز و بغلان بصوب شهر مزار شریف براه انداختند، در عرض راهها قومندانان محلی با آنها پیوسته و به سرعت توانستند، از دوسرکه تاشقرغان عبور نموده، میدان هوایی و برخی شهر مزار شریف را تصرف نمایند، در دفاع شهر مزار شریف جنگ شدید بین طرفین آتش افروخت و طالبان شکست خوردند.

در اواخر سنبله ۱۳۷۶ش جنرال دوستم که توسط ملک مجبور به فرار گردیده بود بعد از چار ماه تبعید دوباره وارد مزار شریف گردیده عده از افراد پراگنده خود را منسجم نموده هماهنگ با گروههای مخالف طالبان وارد عمل گردید.

در اوایل قوس سال مذکور دوستم حملات وسیع را علیه جنرال ملک پهلوان آغاز نموده و ولایات جوزجان و فاریاب را از وجود حامیان او تصفیه نموده، ملک به ایران فرار نمود، و دوستم دوباره خود را رهبر جنبش ملی اعلام کرد.

در عقرب سال مذکور به دهها مقابر دسته جمعی نظامیان طالبان در ولایت جوزجان کشف گردید که توسط مخالفین قتل عام گردیده بودند، این اعلام عکس العمل جامعه بین المللی را بر انگیخته و سازمان ملل متحد نماینده حقوق بشر را فرستاد تا در مورد تحقیقات نماید.

در زمستان سال ۱۳۷۶ش در حالیکه برف همه اکناف کشور را فرا گرفته بود، و رکود کامل نظامی در جبهات جنگ به مشاهده میرسید، زمین لرزه شدید اکثر مناطق ولایت تخار را تکان داد، شدت زلزله مذکور در ولسوالی رستاق و ماحول آن از همه بیشتر بود که باعث هلاکت بیشتر از ۴ هزار نفر و ویرانی هزاران خانه گردید.

در جوزا سال ۱۳۷۷ش یکبار دیگر ولایت تخار را زمین لرزه شدید تکان داد که باعث هلاکت حدود ۵ هزار نفر گردید و به صدها فامیل دیگر را آواره ساخت.

در ۲۱ سرطان ۱۳۷۷ش مطابق ۱۲ جولای ۱۹۹۸م طالبان از دریای مرغاب عبور نموده شهر میمنه مرکز ولایت فاریاب را از قوتهای دوستم تصرف نمودند، بعد از آن پیشروی طالبان به سرعت ادامه یافت و در ۱۱ اسد مطابق ۲ اگست شهر شبرغان مرکز ولایت جوزجان را تصرف نمودند. در ۱۷ اسد مطابق ۸ اگست طالبان داخل شهر مزار شریف شدند.

با تصرف مزار شریف طالبان به سرعت به طرف سمنگان پیشروی نمودند و حصار نظامی یکساله قوتهای خود را در ولایات قندوز و بغلان شکستانده با آنها همدست گردیدند. در ۲۰ اسد همان سال طالبان به طرف ولایت تخار مرکز عمده احمدشاه مسعود به پیش رفتند و توانستند شهر تالقان را تصرف نمایند، بعدا در ۲۵ اسد شهر ایبک مرکز ولایت سمنگان را متصرف شدند، متواصل آن در بغلان ساحه حکمرانی خود را وسعت دادهٔ خنجان، دوشی، پلخمری و غیره مناطق را اشغال نمودند. ولی بعدا قوتهای مسعود عده مناطق از جمله تالقان را دوباره بدست آوردند، برخی مناطق دیگر چندین مراتب دست بدست گردیده است.

با فتوحات مذکور طالبان در موفقیت کامل نظامی قرار گرفتند، و توانستند شمال و جنوب کشور را بین هم پیوند داده تمامیت ارضی آنرا استحکام بخشند و افغانستان را از حالت بحرانی ملوک الطوایفی رهایی بخشیده تحت اداره واحد در آوردند.

با کسب فتوحات جدید طالبان در انزوای بیشتر سیاسی قرار داده شدند و کاروائیهای آنها توسط اکثر کشورها و سازمانهای جهانی محکوم گردیده، متهم به عدم رعایت حقوق بشر میگردیدند.

در وقت تصرف مزار شریف کارکنان قنسلگری ایران در آن شهر بقتل رسیدند، با این حادثه فضای سیاسی ایران و افغانستان نهایت مکدر گردید، ایران در سنبله ۱۳۷۷ش مطابق سپتمر ۱۹۹۸م حدود دوصد هزار قوای نظامی خود را در حدود غربی افغانستان مستقر نموده با اجرای مانورها و تمرینات مسلسل نظامی افغانستان را تهدید به حمله نظامی مینمود. طالبان نیز اظهار مدافعه هرنوع تجاوز ایرانی را مینمودند.

در ۲۳ سنبله طالبان جنازه دبلوماسیون ایرانی را در شهر مزار به حکومت ایران تسلیم کردند، بعدا عده محبوسین ایرانی که در افغانستان توسط طالبان اسیر گردیده بودند نیز رهاگردیدند و طالبان ابراز داشتند که عاملین قتلهای مذکور را مجازات خواهند کرد، با این اظهارات به مرور ایام آتش قهر حکومت ایران به خاموشی گرائید.

در ۲۲ سنبله ۱۳۷۷ش مطابق ۱۳ سپتمبر ۱۹۹۸م طالبان بعد از یک جنگ شدید شهر بامیان را تصرف نمودند و حامیان حزب وحدت پراگنده شده بطرف دره شیبر فرار نمودند، شهر بامیان چندین بار دست بدست گردید، تا چندین سال جنگهای شدید در اطراف آن جریان داشت.

بدین قسم تا منتصف سال ۱۳۷۷ش طالبان اکثر مخالفین نظامی خود را سرکوب ساختند، یگانه کسیکه با بهره مندی از موقعیت مهم و استراتیژی سالنگ تا اخیر ابراز وجود مینمود، احمد شاه مسعود قومندان عمده ربانی بود.

در ۲۰ میزان ۱۳۷۷ش مطابق ۱۲ اکتوبر ۱۹۹۸م بنگاههای خبری جهان بنقل از دولت قزاقستان خبر دادند که مامورین امنیتی آن کشور در یک قطار تجارتی محموله های مهمات، ماینها و اسلحه را کشف کرده اند که از ایران براه این کشور عازم تاجکستان بود، مهمات مذکور در داخل بوجیهای محموله های خوراکی جابجا شده بودند و ظاهرا بنام کمکهای بشر خواهانه حکومت ایران به مردم افغانستان از مسیر مذکور روانه شمال افغانستان بود. تعداد مهمات نظامی مذکور حدود ۷۰۰ تن تخمین گردید.

در شب ۲۹ اسد ۱۳۷۷ش مطابق ۲۰ اگست ۱۹۹۸م ایالات متحده امریکا به بهانه تخریب مراکز نظامی اسامه بن لادن بر حریم کشور ما تجاوز نموده با فیر چندین راکتهای نوع کروز از بحیره عرب و فضای پاکستان مناطق جلال آباد و خوست را مورد حمله قرار داد، که باعث کشتن و زخمی شدن دهها افراد محلی در مناطق مذکور گردید، امریکا در همان شب حمله مشابه را علیه کارخانه دواسازی مربوط اسامه در سودان نیز اجراء نموده ادعی نمود که در آنجا فعالیتها تروریستی صورت میگرد.

در اوایل اسد ۱۳۷۸ش مطابق جولای ۱۹۹۹م طالبان تهاجم وسیع را از کابل بصوب شمالی آغاز نمودند، آنها میدان هوایی بگرام، شهر جبل السراج، گلبهار، چاریکار و غیره را متصرف شدند، ولی بعد از چند روز مجبور گردیدند از مناطق مذکور عقب نشینی نمایند، درین جنگها به صدها افراد بیدفاع شمالی به قتل رسیدند، خانه ها، باغها و کاریزهای شان ویران و به خاک یکسان گردید.

در ۲۳ میزان ۱۳۷۸ش مطابق ۱۵ اکتوبر ۱۹۹۹م شورای امنیت ملل متحد طبق درخواست حکومت امریکا فیصله نمود که هرگاه طالبان اسامه بن لادن را الی مدت یکماه برای محاکمه به حکومت ایالات متحده امریکا و یا کدام کشور دیگر نسپارند، شرکت هوایی آریانا از هر نوع پروازهای هوایی خارج افغانستان ممنوع گردیده تمام سرمایه شرکت مذکور مصادره میگردد. در ۲۴ عقرب ۱۳۷۸ش مطابق ۱۵ نومبر ۱۹۹۹م برنامه تحریم اقتصادی شورای امنیت ملل متحد بالای افغانستان نافذ شد.

سال ۱۳۷۸ش مشکلات جدید اجتماعی افغانستان را فرا گرفت، خشکسالی عموم که شدت آن در ولایات جنوب غرب و جنوبی کشور از همه بیشتر بود، سراسر افغانستان را به یک بحران عمیق اجتماعی سوق میداد. در زمستان سال مذکور اکثر مناطق افغانستان از برف و باران بی بهره گردیدند، با محروم شدن مردم افغانستان از نعمت باران در سال ۱۳۷۹ش خشکسالی در سراسر افغانستان تشدید گردید، این سال یکی از تراژیدی ترین سالهای تاریخی کشور ما محسوب میگردد.

به هزاران فامیل از ولایات غوّر، فراه، نیمروز، بادغیس، قندهار، زابل، لوگر، میدان و غیره در پی دریافت لقمه نان به سایر نواحی و پاکستان سرگردان شدند، نسبت مشکلات سیاسی این مصیبت ملی انعکاس لازم در جهان نیافته و کشورهای جهان حاضر نبودند با این فاجعه ملی به مردم افغانستان کمکهای لازم را تقدیم دارند.

در ۱۵ سنبله ۱۳۷۹ش ۶سپتمبر ۲۰۰۰م طالبان بار دیگر تالقان مرکز ولایت تخار را تصرف نمودند، در بامیان، غور سمنگان و غیره مناطق نیز جنگهای چریکی قوتهای مخالف علیه طالبان جریان داشت.

در۳۰ جدی ۱۳۷۹ش ۱۹ جنوری ۲۰۰۱م شوری امنیت ملل متحد بار دوم تحریمهای اقتصادی را بالای طالبان وضع نمود، که هرنوع امداد نظامی و سیاسی را شامل میگردید و دفاتر طالبان در تمام کشورها مسدود گردید، بدین قسم افغانستان به کلی در انزوای سیاسی قرار گرفت.

در ۸ حوت ۱۳۷۹ش ۲۶ فبروری ۲۰۰۱ طالبان فرمان صادر نمودند تا همه مجسمه های تاریخی افغانستان رسما نابود گردند، در جمله آنها بت تاریخی بامیان که یکی از عجایبات جهانی بود نیز شامل گردید، فرمان مذکور با وجود عکس العمل شدید جامعه جهانی تطبیق و عملی گردید. بعدا طالبان ۱۰۰ گاو را جهت کفاره تاخیر در امر موصوف حلال نموده خیرات کردند، به عقیده آنها مجسمه های تاریخی افغانستان بتها بودند و نابودی آنها یک وجیبه شرعی محسوب میگردد.

تحلیل اوضاع کشور

با تسلط طالبان قومندان سالاری از بین رفته امنیت و حاکمیت واحد مرکزی ایجاد گردید، ولی سازمان ملل متحد، جامعه جهانی و کشورهای جهان با پالیسهای طالبان ابراز مخالفت نموده و آنانرا بحیث ممثل سیاسی کشور به رسمیت نمی شناسند. بدین قسم افغانستان در انزوا کامل قرار گرفته بجزء پاکستان با هیچ کشور جهان مراوده سیاسی ندارد.

انزوای سیاسی مشکلات اقتصادی و اجتماعی مردم افغانستان را تشدید کرده است، در حالیکه کارخانه جات، سرکها و معابر عمومی نسبت تداوم جنگ بکلی تخریب گردیده است، هزاران فامیل در حالت مهاجرت در سایر کشورها بسر میبرند، خانه و کاشانه اکثریت مردم ویران شده است، شرایط تعلیم، کار و دریافت روزگار وجود ندارد، مهاجرین نمی توانند به وطن برگردند، در پاکستان اکثر مهاجرین افغان به حالت رقت بار حیات بسر میبرند، در داخل کشور دوایر حکومتی اکثرا فلج گردیده، عده مامورین که در دوایر حاضری میدهند معاش ماهانه شان مصرف روزمره آنها را نیز تکافو نمی نماید.

یکی از مصائب عمده دیگر تورم پولی و انفلاسیون در پهلوی بیکاری عمومی میباشد، که سالانه از ۵۰ تا صد فیصد بلند تر میگردد اسعار خارجی و ضروریات یومیه صعود می نماید، که تداوم این جریان منجر به مدهش ترین مصایب اقتصادی در کشور خواهد گردید و سویه فقر ملی را هر چه بیشتر افزایش خواهد داد.

روند تعلیمی و تربیوی عموم مردم سیر نزولی خود را میپیماید، کار و روزگار و در یافت نان حلال برای اکثریت مردم وجود ندارد، به هزاران ماین در مناطق متعدد مسکونی، زراعتی و غیره فرش گردیده است، اوضاع اقتصادی مردم در بدترین حالت آن قرار دارد، مردم برای بدست آوردن قوت یومیه خویش حیران و سرگردان اند، اکثریت جوانان و اهل کار با آرزوی زندگی بهتر به کشورهای همسایه و سایر کشور های خارجی فرار می نمایند و کشور روزمره از کوادر علمی و فنی محروم میگردد.

در حالیکه فقر و بیکاری در کشور طغیان میکند، جهل و بیسوادی مرض عمده دیگر ایست که افغانان به آن دچار میباشند، اکثریت دانشمندان و اهل خبره خارج از کشور بسر میبرند، مکاتب ابتدائی و عالی نسوان رسما بروی همه طبقات اناث مسدود گردیده است، مکاتب ذکور شکلا وجود دارند، اما سویه علمی شاگردان روز بروز سیر نزولی شدیدی را میپیماید، اکثریت طبقه جوان کشور از نعمت علم و سواد بی بهره مانده، نسبت مشکلات اقتصادی و عدم تشویق لازم از فراگیری درس و تعلیم شانه خالی مینمایند، هرگاه در مورد تعلیم و تربیه عمومی کشور تجدید نظر کلی صورت نگیرد، افغانستان بسوی آینده تاریک و کابوس جهالت و بدبختی به پیش خواهد رفت.

دستهای عملا بکار افتیده است تا گلیم علم و دانش از افغانستان برچیده شود و این کشور در مشکلات اقتصادی گیر افتاده با توسعه جهل و خرافات، اوج گیری بدعت و فساد روحیه اسلام پروری عنعنوی

افغانان برای ابد نابود گردد. میخواهند افغانستان در مقابل قدرتهای منطقه ضعیف باقی مانده، دارای اردو، اداره و نظام سیاسی منظم نباشد، و حاکمیت ضعیف شبه قبایلی قرون گذشته در آن مسلط باشد.

برای نجات سعادتمندانه ازین منجلاب بدبختی، ترویج علم و هنر به همه افغانان اعم از مردان، زنان، اطفال و جوانان یگانه راه معقول و اساسی وقایه و معالجه است. باید بکوشیم سیستم سیاسی منظم، قوی و هماهنگ را اساس گذاشته و سعی نمائیم به ملت فقیر و رنجدیده خویش که با هزاران مصائب و مشکلات دست و پنجه نرم میکنند مصدر خدمت گردیم.

افغانستان به توسعه روابط سیاسی به همه کشورهای جهان خصوصا کشورهای اسلامی شدیدا ضرورت دارد و بدین طریق میتوان توجه جهانیان را به حالت زار ملی جلب کرده به همکاری ملل جهان مردم افغانستان را از مصائب فقر و بیسوادی نجات دهیم، با انزوای سیاسی هیچ کار را نمی توان به نفع ملت و اسلام انجام داد.

افغانستان علاوه از نقش فعال در همه قضایای بین المللی به ترقی و پیشرفت تکنالوژی و علوم عصری ضرورت شدید دارد، به اداره منظم سیاسی، قانون اساسی، پارلمان و شورای منتخب و ثابت ملی ضرورت دارد، احیاء اداره پولیس منظم با ینفورم مخصوص نقش عمده در حفظ و امنیت کشور ایفاء مینماید، اردو قوی و منسجم ملی با ینفورم خاص نظامی نیز از ضروریات عمده بوده که مکلف به حفظ تمامیت ارضی کشور میباشد، تشکیل، تثبیت و توسعه قوای سه گانه مقننه، اجرائیه و

قضائیه یکی از ضروریتهای اولیه کشور ما میباشد، بدون آن نمیتوان در اجتماع جهانی حیثت قانونی خود را اعاده نمود.

با تشکیل ارگانهای سیاسی پذیرفته شده بین المللی طبق معیار های ملی و اسلامی اهداف استکباری کشورهای منطقه خنثی میگردد و افغانستان از تجرید سیاسی نجات یافته همگام با سایر کشورهای جهان، خصوصا کشورهای اسلامی به سرعت در زمره کشورهای مترقی جهان گام برمیدارد.

سپردن کار به اهل کار یکی از مشکلات عمده دیگر ایست که باید در مورد آن توجه جدی مبذول گردد، با توظیف افراد مسلکی در ارگانها به سهولت میتوان اکثر مشکلات را موفقانه حل نمائیم، باید اعتماد ملی را کسب کرد و همگام با اراده مردم در روند تعالی کشور جنگزده خود اقدام نمائیم.

لازم است عاجلا شرائط تعلیم و کسب رزق حلال در محدوده معیارهای اسلامی برای تمام طبقات کشور اعم از زنان و مردان فراهم گردد، در صورت عدم وجود تعلیم، تربیه و رشد سالم با ایجاد موانع و قیود نمی توان جامعه را بسوی صواب هدایت داد و این پالیسی برعکس نتایج منفی به بار خواهد آورد، آرایش عموم جامعه به زینت علم و دانش یگانه راه اصولی ایست که جامعه مردان و زنان را بسوی سعادت و کامیابی دارین می کشاند.

دانشمندان و تمام اهل خبره، مسئولین امور و تمام کوادر سیاسی و اجتماعی درین راستا مسئولیت دارند تا با روی دست گرفتن ابتکارات و

اقدامات عاجل، جدی و مفید صفحه بدبختی افغانان را ورق زنند در غیر آن فرصتها را از دست خواهیم داد و خدای ناخواسته همانند سلف مورد سرزنش تاریخ و لعن نسلهای گذشته قرار خواهیم گرفت.

آرزومندم روزی فرا رسد که ملت افغان از مهاجرت و خانه بدوشی نجات یابد، فقر و تنگدستی مردم پایان پذیرد، جهل و بیسوادی خاتمه یابد و مردم بتوانند با ترویج و توسعه علم و دانش ملی در روشنایی اصول اسلام زندگی سعادتمندانه را آغاز نموده به همنوعان خویش در جامعه مصدر خدمت گردند به امید آنروز.

پــــایـــــان

منیب

حمل ۱۳۸۰ش

